

بررسی مفاهیم شخصیت و نظریه های مختلف مرتبط با آن

نرگس سروستان^۱

^۱ کارشناسی ارشد روان شناسی عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین المللی خرمشهر

چکیده

امروزه شخصیت را شاید بتوان اساسی ترین موضوع علم روانشناسی دانست؛ زیرا محور اساسی بحث در زمینه های مانند یادگیری، انگیزه، ادراک، تفکر، عواطف و احساسات، هوش و مواردی از این قبیل است. به عبارتی، موارد فوق الذکر تشکیل دهنده شخصیت به حساب می آیند. بنابراین، حتی مطالعه بیماری های روانی و به خصوص بیماری های روان کنشی را که بنا به دیدگاه روانشناسان، شامل اکثر پسیکوزها مانند اسکیزوفرنیا، پسیکوزهای عاطفی، تمام نوروها و تمام اختلالات شخصیتی و منشی، رفتارهای ضد اجتماعی، ضد اخلاقی، اعتیادها و انحراف ها می شود را می توان جز امراض شخصیت دانست. به عبارت دیگر، شخصیت همانند ظرفی است که تمام پدیده ها و فرایندهای روان شناختی در آن قرار دارد. به طور کلی، تمامی این مطالب برای شناخت هر چه روشن تر شخصیت مورد بحث قرار می گیرند. از اینرو در تحقیق حاضر، به لحاظ اهمیت مفاهیم شخصیت و رویکردهای نظری شخصیت مختلف مرتبط با آن، به اهمیت و جایگاه آنها پرداخته است. و در ادامه دیدگاه ها و رویکردهای مختلف را مورد بررسی قرار می دهد.

واژه های کلیدی: شخصیت، روانشناسی، یادگیری، اختلالات

مقدمه

دیدگاه های متعددی در تبیین اختلال اضطراب اجتماعی مطرح شده اند. وجود اضطراب اجتماعی می تواند پیامد و برخی از علائم مستعد ناشی از صفات شخصیتی باشد. بسیاری از محققان معتقدند که وجود تفاوت های فردی و ویژگی های شخصیتی متفاوت، واکنش افراد را نسبت به موقعیتها و فشارها متمایز می گرداند (سروقد و همکاران، ۲۰۱۰). اصولاً هر کسی خصوصیات، منش، تواناییها و ویژگیهای منحصر به فردی دارد که الگوهای رفتاری، شیوه های پاسخدهی و واکنشهای وی را به محیط درونی و بیرونی نشان می دهد که این خصوصیات، شخصیت وی را شکل می دهند. منظور از ویژگی، یک خصوصیت نسبتاً پایدار است که باعث می شود افراد به شیوه های خاصی رفتار کنند (کوئیرک^۱، ۲۰۱۵).

اما رابطه صفات شخصیتی با اضطراب اجتماعی در پژوهشهای مختلفی بررسی شده است. امیری نیا (۱۳۷۵) نشان داد که صفات شخصیتی در بیماران مضطرب با افراد عادی متفاوت است. به عبارت دیگر خصوصیات شخصیتی مانند نیاز به تحسین، سلطه پذیری، تمکین، احساس زبونی و عزت نفس پایین که مشخصه های شاخص روان نژند گرایی می باشند پیش بینی کننده خوبی برای تجربه اضطراب بالا هستند. همچنین در تحقیق کاشدان و هربرت (۲۰۰۳: ۵۲)، ارتباط بین مقیاس روان نژند گرایی و اضطراب تأیید شد. به نظرمی رسد که افراد مضطرب نسبت به افراد عادی در مقیاسهای باز بودن و توافق دارای نمراتی پایین تر و در مقیاس وجدانی بودن شبیه افراد عادی باشند. ورتیو^۲ (۲۰۰۳: ۱۸۳)، بیان کرد که افرادی که دچار اضطراب اجتماعی هستند دارای ثبات عاطفی کمتر، برانگیختگی و ترس بیشتری می باشند. مطالعه حق شناس نشان داد افرادی که دارای اضطراب اجتماعی بالا می باشند در صفت نوروتیسم نسبت به افراد عادی نمره بالاتری دریافت می کنند. افرادی که در مقیاس نوروتیسم دارای نمره بالاتری هستند معمولاً خجالتی و دارای اضطراب اجتماعی در جمع های بزرگ هستند همچنین افرادی که در مقیاس برون گرایی نمره بالایی بدست می آورند دارای اضطراب اجتماعی پایین هستند (حق شناس، ۱۳۸۵: ۲۷). با این حال، نتایج پژوهش استوار و رضایی (۱۳۹۴)، با هدف بررسی رابطه ابعاد شخصیتی درونگرایی برونگرایی با اضطراب اجتماعی در دانشجویان بیانگر آن بود که بین درونگرایی و برونگرایی با اضطراب اجتماعی و ابعاد آن رابطه معنی داری وجود ندارد.

شخصیت

شخصیت را شاید بتوان اساسی ترین موضوع علم روانشناسی دانست؛ زیرا محور اساسی بحث در زمینه های مانند یادگیری، انگیزه، ادراک، تفکر، عواطف و احساسات، هوش و مواردی از این قبیل است. به عبارتی، موارد فوق الذکر تشکیل دهنده شخصیت به حساب می آیند. بنابراین، حتی مطالعه بیماری های روانی و به خصوص بیماری های روان کنشی- را که بنا به دیدگاه روانشناسان، شامل اکثر پسیکوزها مانند اسکیزوفرنیا، پسیکوزهای عاطفی، تمام نوروها و تمام اختلالات شخصیتی و منشی، رفتارهای ضد اجتماعی، ضد اخلاقی، اعتیادها و انحراف ها می شود- را می توان جز امراض شخصیت دانست. به عبارت دیگر، شخصیت همانند ظرفی است که تمام پدیده ها و فرایندهای روان شناختی در آن قرار دارد. به طور کلی، تمامی این مطالب برای شناخت هر چه روشن تر شخصیت مورد بحث قرار می گیرند (شاملو، ۱۳۸۲).

تعریف- لغت شخصیت که در زبان لاتین (personalite) و در زبان انگلوساکسون (personality) خوانده می شود، ریشه در کلمه لاتین (persoa) دارد. این کلمه به نقاب یا ماسکی گفته می شد که در یونان قدیم بازیگران تئاتر به صورت خود می زدند. به مرور، معنای آن گسترده شد و نقشی را که بازیگر ادا می کرد نیز در بر گرفت. بنابراین، مفهوم اصلی و اولیه شخصیت، تصویری ظاهری و اجتماعی است که براساس نقش که فرد در جامعه بازی می کند، قرار دارد. یعنی در واقع، فرد به

^۱Quirk^۲Vertue

اجتماع خود، شخصیتی را ارائه می دهد که جامعه براساس آن، او را ارزیابی کند. در زمان ما و از دیدگاه عامه، همچنان این مفهوم از شخصیت به جای مفهوم کلی آن به کار برده می شود. از این لحاظ، شخصیت معادل با شهرت، حیثیت اجتماعی، خصوصیات پسندیده جسمی و روانی، سنگینی و متانت، خوشرویی و بسیاری صفات مطلوب اجتماعی دیگر، به کار می رود، چنانکه می گوییم: «او آدم با شخصیت است».

شخصیت را بر مبنای صفت بارز، یا مسلط یا شاخص فرد نیز تعریف کرده اند و بر این اساس است که افراد را دارای شخصیت برون گرا^۳، یا درون گرا^۴ یا پرخاشگر^۵ و امثال آن می دانند (شاملو، ۱۳۸۲).

در واقع چنین فرض می شود که در شرایط مختلف، حالت بارز یکی، پرخاشگری و دیگری، درون گرایی است. این گونه برداشت از شخصیت، در محدوده تیپ شناسی می گنجد. اشکال عمده آن هم این است که با این گونه تقسیم بندی، در نظر گرفته نمی شود که فرد انسان برحسب شرایط و احوال، پرخاشگر یا درون گرا می شود، نظریه شخصیت، این پدیده را از جنبه ارزشی آن مورد بحث قرار نمی دهند؛ یعنی نمی گویند فلان شخصیت خوب یا بد است.

نظری اجمالی به تعاریف شخصیت، نشان می دهد که تمام معانی شخصیت را نمی توان در یک نظریه خاص یافت؛ بلکه در حقیقت، تعریف شخصیت به نوع نظریه هر دانشمند بستگی دارد. برای مثال، کارل راجرز^۶، شخصیت را یک خویشتن^۷ سازمان یافته دایمی می داند که محور تمام تجربه های وجودی انسان است. یا گردن آلپورت^۸، شخصیت را مجموعه عوامل درونی ای که تمام فعالیت های فرد را جهت می دهد، تلقی می کند. جی . بی . واتسن^۹ پدر رفتارگرایی، شخصیت را مجموعه سازمان یافته ای از عادات می پندارد. اریک اریکسون^{۱۰}، روانپزشک و روانکاو مشهور، معتقد است که رشد انسان در قالب یک سلسله مراحل وقایع روانی - اجتماعی صورت می پذیرد و شخصیت انسان، تابع نتایج آنهاست. وی معتقد بود که پدیده های روانی را تنها در سایه ارتباط متقابل بین عوامل زیستی با پارامترهای اجتماعی، روانی، رفتاری و حتی تجارب شخصی می توان به درستی شناخت. در میان نظریات اریکسن، نظریه «مراحل هشتگانه زندگی ۱۱» از همه جالبتر و ابتکاری تر بوده و اهمیت زیادی نیز دارد. در این نظریه، اریکسن در پی آن است تا نقش فرهنگ را در تکامل و رشد شخصیت نشان دهد (شاملو، ۱۳۹۰).

اهمیت شخصیت

در عصر کنونی، علاوه بر شناخت ویژگی های شخصیتی خود، شناخت ویژگی های شخصیتی افراد و گروه ها ضرورت اساسی است. شخصیت نقش سازنده و تاثیرگذاری در زندگی فردی و به خصوص زندگی اجتماعی انسان ها دارد. زیرا شخصیت

۳- extravert

۴ - introvert

۵ -aggressive personality

۶ - Carl Rogers

۷ - self

۸ -Allport, G.

۹ - J. B. Watson

۱۰ - Erik Erikson

۱۱-eight Ages of man

منجر به تفاوت ها و تناقضاتی میان رفتارهای یک فرد و به شکل گسترده تر آن یک گروه با دیگر افراد یا گروه های فرهنگی در یک جامعه شود. در حالت بدبینانه آن، می تواند به چالشی اساسی در آن جامعه بدل شود و می تواند ملاکی باشد برای شناخت و تشخیص ویژگی های هویتی و شخصیتی افراد آن جامعه که باید به آن توجه ویژه داشت. اهمیت مطالعه شخصیت، این تصور طبیعی است که در سراسر تاریخ علوم انسانی جایگاه ویژه ای به شخصیت داده شده است. شناخت ویژگی های گوناگون شخصیتی افراد و گروه های جمعیتی گوناگون مبنایی است بر پیش بینی دیدگاه، رفتارها، شناخت ها، هویت ها، عقاید، باورها و تفکرات که در شناخت و توجیه پدیده های روانی یا رفتاری انسان، وسیع و گسترده می باشد. به عبارت دیگر شخصیت را شاید بتوان اساسی ترین موضوع علم روانشناسی دانست؛ زیرا محور اساسی بحث در زمینه هایی مانند یادگیری، انگیزه، ادراک، تفکر، عواطف و احساسات، هوش و مواردی از این قبیل است. شاید بهتر است این موارد را به عنوان بخش اصلی تشکیل دهنده شخصیت بیان نمود. شخصیت به عنوان الگوهای ویژگی های فردی در تفکر، هیجان و رفتار است (فاندر، ۱۹۹۷). در واقع این مجموعه ای است که ویژگی های جسمی، روانی و رفتاری که هر فرد را از دیگری متمایز می کند (راس، ۱۹۹۲؛ ترجمه جمالفرو، ۱۳۷۵). این ویژگی ها یک خصوصیت نسبتاً پایدار است که باعث می شود افراد به شیوه های خاصی رفتار کنند. شخصیت کلمه ای ساده با معنی و یا برداشت های چندگانه ای و گسترده ای از معانی بسیار ساده تا بسیار پیچیده. برداشت متفاوت از مفهوم شخصیت، به وضوح نشان می دهد که با گذشت زمان، معانی شخصیت از مفهوم اولیه آن که تصویری ظاهری و اجتماعی بود، بسیار گسترده شده است. شخصیت بر مبنای صفت بارز، یا مسلط یا شاخص فرد نیز تعریف کرده اند و بر این اساس است که افراد را دارای شخصیت برون گرا یا درون گرا یا پرخاشگر و امثال آن می دانند. البته تعاریف بسیاری از شخصیت ارائه شده است که می توان به طور کلی آنها را به چهار دسته تقسیم کرد؛ تعاریفی که روی فردیت و یگانگی افراد تأکید می کنند، در این تعاریف شخصیت شامل خصوصیات است که افراد را از یکدیگر متمایز می نماید. تعاریفی که بر ساختارها و سازه های درونی و فرضی تأکید میورزند، در این گونه تعاریف، رفتارهای آشکار، بخش کمی از تعریف را تشکیل می دهد، در این مفهوم شخصیت شامل انتزاع هایی است که از رفتارهای آشکار و مشاهدات رفتاری اخذ شده است. تعاریفی که روی تاریخچه ی زندگی و مراحل رشد تأکید دارند، که در این دیدگاه، شخصیت حاصل رویدادهای درونی و بیرونی است. رویدادهای درونی شامل آمادگی های ژنتیکی و بیولوژیکی است و رویدادهای بیرونی، تجربیات اجتماعی و رویدادهای محیطی را در بر می گیرد. در نهایت در تعاریفی که بر الگوهای رفتار تأکید دارند، فرض می شود که شخصیت به طور نسبی در طی زمان ثابت مانده است و تداوم پیدا می کند. این ثبات در الگوهای رفتاری از مکانی به مکان دیگر و از زمانی به زمان دیگر ثابت باقی می ماند (آتش افروز و همکاران، ۱۳۸۷).

رویکردهای نظری شخصیت

دیدگاه رفتارگرایی

دیدگاه رفتاری یکی از مهمترین و پیشگام مهم در شناخت ویژگی و خصیصه های انسانی برآمده است. این دیدگاه بر مسئله یادگیری در بنای شخصیت را موثر می داند. به عبارت دقیق تر رفتار گرایان شخصیت را حاصل یادگیری می دانند که نقش مرکزی و محوری برای آن قائلند و شخصیت را مفهومی عینی می دانند با روش ها و ابزار دقیق لازم می شمارند (آتش افروز و همکاران، ۱۳۸۷؛ شاملو، ۱۳۸۲). از نظر اسکینر (به نقل از شولتز و شولتز، ۲۰۰۹) شخصیت چیزی بیشتر از رفتارهای آموخته شده یا نظام های عادت نیست. لذا مفهوم شخصیت در نظام رفتارگرایی به چیزی که بتوان آن را به طور عینی مشاهده کرد تنزل یافت، به طوری که در این تعریف جایی برای مطرح شدن مفهوم هوشیاری از ناهوشیار باقی نمی ماند. بنابراین در رویکرد رفتار سنتی، به امور درونی نظیر اضطراب، انگیزه ها، نیازها یا فرایندهای مشابهی که به وسیله دیگر نظریه پردازان در مورد شخصیت عنوان شده است اشاره ای نمی شود. از نظر رفتارگرایان شخصیت چیزی بیش از انباشته ای از پاسخ های آموخته شده در برابر محرک ها، مجموعه ای از رفتار های آشکار یا سیستم های عاداتی نیست. اگر چه در رویکرد رفتارگرایی، موارد تشکیل دهنده ی رفتار انسان، تقویت فرد، انتخاب طبیعی، تکامل رسوم فرهنگی، شرطی سازی کلاسیک و کنشگر دانسته

شده است، اما تحقیقات دیگر نشان می دهد که حساسیت افراد مختلف نسبت به تأثیر شرطی سازی به صورت انفعالی و مشابه یکسان نیست، بلکه سرشت و شخصیت افراد بر نحوه پیاسخ دادن آنها به شرطی سازی، تأثیر گذار است (فیست و فیست، ۲۰۰۵؛ ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۷، ص ۴۲).

دیدگاه روان پویشی

در دیدگاه روان پویشی، شخصیت مجموعه‌ی پویایی از فرایندهایی است که همیشه در حرکتند و مانند بسیاری از انگیزش های افراد، ناهشیارانه عمل می کنند (فروید، به نقل از شاملو، ۱۳۸۲). به این ترتیب در این دیدگاه رفتار بیشتر تعیین شده است تا اتفاق (اتکینسون و همکاران، ۲۰۰۰؛ ترجمه براهنی و همکاران، ۱۳۸۵). روانکاو یا روان پویشی تصویری جبری از ماهیت انسان و سرشت انسان را مطرح می سازد. این نظریه، امیال یا نیرو های جنسی و پر خاشگری که مبتنی بر پایه های زیستی و تعارض های دوران کودکی است را به عنوان عامل اصلی و گرداننده شخصیت در نظر می گیرد. روش مطالعه در این رویکرد بیشتر تحلیل موردی با ابزار های مختلفی هم چون تحلیل رؤیا و تداعی آزاد است (کریمی، ۱۳۸۸).

در این دیدگاه بخش جداگانه ای از من را که به شیوه ای مستقل تکوین می یابد و در حوزه ای فارغ از تعارض، برای مقاصد خاص خود عمل می کند، در شکل گیری شخصیت مهم می باشد (چیوکیوتا و استایلز، ۱۲، ۲۰۰۵).

فروید به عنوان مؤسس اصلی این رویکرد، در تبیین شکل گیری شخصیت و هویت فردی به مراحل استناد می کند، که از آن به عنوان مراحل رشد روانی - جنسی نام می برد. مرحله ای که بیان کننده نیازها، فقدان ها، عقده ها و علائق و محرومیت هایی می باشد، که با ویژگی های تثبیت کننده ای همراه است. فروید با بیان عقده ادیپ و الکترا سعی بر این داشت که بیان کند شخصیت در جنسیت نیز متفاوت است. به نظر فروید پسر با عقده ادیپ نسبت به مادر خود تمایل جنسی یافته، پدر را رقیب عشقی خود دانسته و آرزو می کند از شر پدر خلاص شود. اما ترس از آسیب رساندن پدر به آلت تناسلی اش، او را دچار اضطراب اختگی می سازد. اضطراب به قدری شدید است که او در صدد حل مسئله بر می آید. او تکانه های لیبیدویی خود را نسبت به مادر سرکوب می کند و با همانند سازی با پدر تغییر مهمی در خود ایجاد می کند. همانند سازی که بیانگر ویژگی های خاص مردانه است تا زنانه، باید و نباید هایی که پایه گذار وجدان یا من برتر است (شولتز، ۲۰۰۲). در این مرحله در دختران، غبطه آلت تناسلی است که به شکل گیری عقده الکترا در آنان منجر می شود (هاید، ۱۹۹۶، ترجمه خمسه، ۱۳۸۴). این عقده منشا دو ویژگی منحصر به زنان است یعنی فعل پذیرگی جنسی و آزار طلبی. براساس نظر فروید عقده الکترا در زنان هرگز کاملاً مانند عقده اودیپ حل نمی شود و باعث می شود که دختر در تمام دوران زندگی احساس حقارت کند. اما برخلاف فروید، یونگ دیدگاه های متفاوتی درباره شخصیت مطرح کرد تا سرانجام در سال ۱۹۱۳ از هم جدا افتادند (مک گوایر، ۲۰۰۹، ص ۲۱۸). یونگ، روان پزشک سوییسی و بنیان گذار روان شناسی تحلیلی، از سه جنبه با فروید تفاوت داشت. او لیبیدوی محدود به امر جنسی را نپذیرفت و به نظریه نیروبخشی مبتنی بر اصل تضادها معتقد بود. وی روان را نظام پویا و خود تنظیم کننده ای می دانست که نیروی خویش را از کشاکش میان دو قطب مخالف می گیرد. همچنین یونگ در قیاس با فروید ساختار ناخودآگاه ژرف تری از ناخودآگاه شخصی برای تمام انسان هادر نظر می گیرد که مقرر انگیزه های غریزی اعمال است و ناخودآگاه جمعی نام دارد. او یاد آور می شود: « منظور ما از ناخودآگاه جمعی یک حالت روحی مشخص است که نیروهای توارث به آن شکل می دهند. » (یونگ، ۱۹۹۵). از آنجا که ناخودآگاه به لایه های زیرین طبع حیوانی فرد نیز نفوذ می کند، یونگ معتقد است ناخودآگاه به بعد بالاتری از هستی راه می برد. به نظر یونگ، انسان دو ناخودآگاه دارد: یکی ناخودآگاه جمعی و دیگری شخصی. ناخودآگاه شخصی به تجربیات فردی انسان مربوط است و ناخودآگاه جمعی در کهن الگو خود را نشان می دهد. ضمیر ناخودآگاه شخصی شامل خاطرات فراموش شده و واپس زده و تجسمات ناخوشایند است. در این مورد ادراک های حسی برای گذر از مرز ناخودآگاهی و نفوذ به گستره آگاهی از قدرت برخوردار نیست. این ناخودآگاهی شامل محتوای روانی

است که هنوز به اندازه کافی پخته نشده تا وارد حیطه ضمیرآگاه شود (یونگ، ترجمه ۱۳۸۳). ناخودآگاه شخصی به طور کلی چهره ای است که اغلب در رویا پیدا می شود.

دیدگاه پدیدارشناختی

دیدگاه پدیدار شناختی شخصیت، ریشه در منحصر به فرد بودن چارچوب داوری هر فرد دارد. راجرز (۱۹۵۴) چهره‌یبرجسته‌ی مکتب‌انسانگرامتایل به خود شکوفایی، یعنی بالفعل کردن نیروهای درونی را یک امر ذاتی و فطری می داند که در همه ی انسان ها جریان دارد (آتش افروز و همکاران، ۱۳۸۷، ص ۳۷۶-۳۶۷). خاستگاه شناخت گرایانه هر فردی یک نظام سازه ی منحصر به فرد دارد که برای تعبیر یا تفسیر تجربه از آن استفاده می کند (هگل و زیگلر ۱۹۹۶؛ ترجمه عسگری ۱۳۷۹، ص ۱۰۶). این رویکرد در مطالعه شخصیت بخشی از جنبش انسان گرایی است که در دهه های ۱۹۶۰ آغاز شد و کوشید تا کل روان شناسی را اصلاح کند. روان شناسان انسا نگرابه دو نیروی اصلی در روان شناسی (روان کاوی، رفتارگرایی) اعتراض کردند و استدلال نمودند که هردو دیدگاه تصویری بسیار محدود از انسان ارائه کرده اند. رویکرد انسان گرا در شخصیت بر فضائل و آرزو های انسان، اراده آزاد، آگاهی و توانایی شکوفایی توانایی های بالقوه شخص تأکید دارد. این رویکرد تصویری خوش بینانه از ماهیت انسان ترسیم می کند که انسان ها را به عنوان موجوداتی فعال و خلاق می نگرد که بر خودشکوفایی، پیشرفت و رشدتوجه دارند (کریمی، ۱۳۸۸).

دیدگاه شناختی

رویکرد شناختی در شخصیت بر شیوه‌هایی که مردم توسط آنها به شناخت محیط و خودشان می‌پردازند، تأکید می‌ورزد. اینکه آنها چگونه ادراک می‌کنند، ارزیابی می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و مسائل را حل می‌کنند. این رویکرد در کارهای بسیاری از روان شناسان شناخت گرا بخصوص در کارهای جورج کلی منعکس شده است (پروین ۲۰۰۵؛ ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱). رویکرد شناختی جرج کلی در شخصیت این بحث را مطرح می کند که انسان از یک سو موجودی است عقلانی و دارای شناخت است، و از سوی دیگر موجودی است که برای تعبیر و تفسیر رویدادهای زندگی خود از سازه‌هایی که خود می سازد استفاده می کند. هر انسان از نظر کلی دانشمندی است که عاقلانه و با روش علمی خاص خود پدیده ها را تعبیر و تفسیر می کند. طبعاً چون شیوه های شناخت افراد با هم متفاوت است تعبیر و تفسیرهای گوناگونی هم از زندگی و جهان اطراف خود دارند. کلی این سازه ها را به عینک های متفاوتی تشبیه می کند که هر فرد جهان بیرون را که در واقع یکی است از پشت عینک خود به رنگ خاصی می بیند. کلی توجیه خود را از تعبیر و تفسیر افراد در مورد جهان خارج طی یک اصل موضوعه بنیادی و ۱۱ اصل تبعی توضیح می دهد. اصول تبعی کلی عبارتند از: اصل تبعی ساختمان، یعنی شخص رویدادها را با تفسیر کردن تکرار آنها پیش بینی می کند. اصل تبعی فردیت، یعنی افراد در ساختن رویدادها با یکدیگر تفاوت دارند. اصل تبعی سازمان، یعنی هر شخص مشخصاً برای راحتی در تصور و درک رویداد، سیستم ساختن سازه های خاصی را در خود شکل می دهد که بین آن سازه ها روابط ترتیبی و سلسله مراتبی وجود دارد. اصول دیگر و اصل تبعی دوگانگی، اصل تبعی انتخاب، اصل تبعی گستره، اصل تبعی تجربه، اصل تبعی نوسان، اصل تبعی خرد کردن، اصل تبعی اشتراک، اصل تبعی جامعه جویی نام داشت (شاملو، ۱۳۸۲).

دیدگاه زیست شناختی

در رویکرد زیست شناسی و خلق و خوی، روانشناسان جنبه‌های زیستی و ذاتی شخصیت را، خلق و خو نامیده اند. پاره ای از مطالعات طولی نشان می دهد، بین خلق و خوی کودک و ویژگی های بعدی شخصیتی اوارتباط وجود دارد (پروین ۲۰۰۵؛ ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱). در حالی که شواهد بسیار نشان می دهد که بعضی پیام های عصبی درتحول ، رشد و تجلی صفات مختلف شخصیت نقش دارند ولی دلایل کافی برای شکل دادن و ایجاد شخصیت توسط آنها وجود ندارد (اتکینسون و همکاران؛ ترجمه ، ۱۳۸۱). امروزه، روشهای مختلفی برای تعیین سهم وراثت در شخصیت به کار برده می شود. هدف تکنیکها

بررسی شباهت های ژنتیکی و مشترک در ارتباط های نسبی و ارائه مدل ریاضی برای ساختار توارثی انسان ها است. روشهایی مانند شجره نامه یک نفر از یک دودمان به عنوان فرد شاخص تعیین می شود سپس اطلاعات تمامی بستگان جمع آوری می شود تا میزان ظهور ویژگی های فرد شاخص با دیگران را بدست آورند. دوقلوهای همسان که دارای بیشترین الگو شباهت ژنتیکی را دارند و روش مطالعه فرزندخواندگی با والدین زیستی نیز دیگر روش بررسی تاثیر وراثت در شکل گیری شخصیت هستند. کلونینجر با تحقیقات وسیعی که در این زمینه انجام داد نظریه سرشت و منش خود را بنا نهاد. کلونینجر ابتدا بر سه نوع سرشت (نوجویی، آسیب پرهیزی و پاداش وابستگی) که کاملاً ژنتیکی بودند تاکید و بعد چهارم پشتکار را به آنها اضافه نمود. بعداً کلونینجر نشان داد که خلق و خو به تنهایی طیف گسترده ای از شخصیت را در خود ندارد. آنها دریافتند که خلق و خو نمی تواند نشان دهد که آیا یک فرد بهنجار است یا دارای اختلال شخصیتی دارد. در نتیجه، کلونینجر شناسایی دامنه دوم متغیرهای شخصیت با استفاده از صفات شخصیت پرداختند (خودراهبری، همکاری خود تعالی).

کلونینجر کار خود را بر ساختار شخصیت به منظور ارائه طرحی نمود که تفاوت های موجود در بیماران دارای اختلال جسمی سازی (شکایت از مشکلات جسمی یا سندرم بریکت) تبیین می کرد. او دریافت که بیماران با اضطراب جسمانی دارای نشانه های شخصیتی تکانشور- پرخاشگر هستند ولی بیمارانی که دارای اضطراب شناختی دارند نشانه های شخصیتی وسواسی- اجباری دارند و قبلاً نیز آیزنک نشان داده بود که بیماران دارای اضطراب جسمی از تیپ شخصیتی روان نژند-برون گرا و بیماران دارای اضطراب شناختی تیپ شخصیتی روان نژند-درون گرا هستند. کلونینجر مدلی عمومی را ارائه نموده است که شخصیت بهنجار و نابهنجار را شامل می شود. او منتقد نظریه آیزنک بوده و معتقد است که نظریه های آیزنک و دیگران فقط جنبه های فنوتایپی شخصیت را که قابل مشاهده اند، می سنجد. چرا که در این نظریه ها ساختارهای فنوتایپی و ژنوتایپی یکسان فرض می شوند. کلونینجر اعتقاد دارد که برون گرایی آیزنک از نظر ژنتیکی دارای ماهیتی ناهمگن است. در حالیکه برون گرایی از نظر او ترکیبی از ویژگی های تکانشوری و اجتماع آمیزی است که از لحاظ ژنتیکی همگن و مستقل از همدیگر می باشند. این بدان معناست که ژن های مختلف برفعال شدگی، تداوم و بازداری رفتار موثرند (کاپانی، ۱۳۸۶).

رویکردهای اصلی به ویژگی های شخصیت

روانشناسان در بحث شخصیت قبل از هر چیز به تفاوت های فردی توجه دارند، یعنی ویژگی هایی که فرد را از افراد دیگر متمایز می کنند. بسته به رویکرد و نگرش روانشناسان مختلف، تعاریف متعددی از شخصیت ارائه شده است (شولتز و شولتز، ۲۰۰۹).

نظریه تیپ های شخصیت

روانشناسان در بحث شخصیت قبل از هر چیز به تفاوت های فردی توجه دارند، یعنی ویژگی هایی که فرد را از افراد دیگر متمایز می کنند. بسته به رویکرد و نگرش روانشناسان مختلف، تعاریف متعددی از شخصیت ارائه شده است. نظریه تیپ های شخصیتی ۱۴ یا ریخت شناسی یونگ ۱۵، یکی از جامع ترین نظریه هایی است که در تبیین شخصیت افراد به کار رفته است. یونگ در شخصیت انسان وجود دو نوع نگرش را تشخیص داده است، یکی برون گرایی و دیگری درون گرایی. نگرش برون گرایانه، انسان را به سوی دنیای عینی بیرون سوق می دهد، در حالی که نگرش درون گرایانه، او را متوجه دنیای درون خود می نماید. این دو نگرش، معمولاً در هر شخص وجود دارد، ولی به طور معمول یکی غالب و آگاه و دیگری مغلوب و ناخودآگاه است. یونگ برای هر کدام (افراد درون گرا و برون گرا) خصایصی می شمارد. درون گرایان به افکار و احساسات خویش توجه دارند، نگران

۱۳ Scholtz & Scholtz

۱۴ Personality Type

۱۵ Jung

آینده و محافظه کارند، اصول و معیارها را مهمتر از خود اعمال می دانند و در نوشتن بهتر از گفتن هستند. مردم گریز و دیرآشنا هستند. برون گرایان به افراد و اشیا توجه دارند. در زمان حال زندگی می کنند و به خود اعمال توجه دارند. خون گرم، پرحرف، زودآشنا و اهل معاشرت و اجتماعی هستند (شولتز، ۱۳۹۲). به نظر یونگ در انسان، چهار کنش یا فعالیت اساسی روانی نیز وجود دارد که عبارتند از: تفکر، احساس، ادراک و الهام. MBTI نشان می دهد که هر فرد به چه طریقی به اطلاعات دسترسی پیدا می کنند (S-I)، چگونه تصمیم گیری می کنند (T-F)، سبک زندگی آنها به چه طریقی است (J-P) و از کجا انرژی دریافت می کنند (E-I) (مطیعی، ۱۳۸۹). به طور کلی، با کمک گرفتن از MBTI، میتوان نشان داد که فرد برای درک اطلاعات دنیای بیرونی (شهودی و یا حسی) و سبک زندگی خود، انعطاف پذیری و سازگاری را ترجیح می دهد، یا ساختاریافتگی و نظام مند بودن را انتخاب می کند (چارلز، ۱۹۹۷).

نظریه صفات شخصیت

سه رویکرد منشعب شده از دیدگاه گرایشی شامل، رویکرد تیپوخصیصه (صفت) رویکرد نیازها و انگیزه ها، رویکرد زیست شناسی و خلق و خو می باشد (کارور و شی ۱۷، ۱۳۸۷).

روانشناسانی مانند آلپورت ۱۸ و کتل ۱۹ و آیزنک ۲۰ تئوری صفات ۲۱ را مطرح کردند که یکی از نظریه های رایج در روانشناسی است. شاید متمایزترین ویژگی نظریه صفات، تأکید آن بر صفت هایی است که شخصیت فرد را تشکیل می دهد. در نظریه صفات بر این نکته تأکید شده که شخصیت هر فرد را می توان با توجه به صفات او توصیف کرد (آلپورت، ۱۹۳۷، کتل، ۱۹۶۸، به نقل از شولتز، ۱۹۹۹). این نمونه ای از همان شیوه ای است که غالباً در توصیف شخصی فرد، در زندگی روزمره به کاربرده می شود.

شخصیت حوزه بسیار گسترده ای است، زیرا شخصیت خود موضوعی است پیچیده و دارای ابعاد و جنبه های گوناگونی است. روانشناسان اغلب ویژگی های شخصیت را به صورت فراگیر می نگرند. شخصیت موضوعی است که در رشته های مختلف علمی مورد بررسی بسیاری قرار گرفته است، از جمله مهمترین آنها می توان به روانشناسی، جامعه شناسی و مردم شناسی اشاره کرد. در روانشناسی، صفات مرتبط با ساختار شخصیت توسط آلپورت، کتل و آیزنک بررسی شده است (بویل، ماتیو و ساکلوفسکی ۲۲، ۲۰۰۸)، که صفات شخصیتی به عنوان پدیده ای جهانی در نظر گرفته شده است، در واقع توصیفی از خصوصیات تمامی فرهنگ ها است (مک کری و کاستا ۲۳، ۲۰۰۸).

گروه دیگری از روانشناسان مانند آلپورت ۲۴ و کتل و آیزنک ۲۵ تئوری صفات ۲۶ را مطرح کردند که یکی از نظریه های

^{۱۶}Charles

^{۱۷}-Karur & Shiyr

^{۱۸}-Allport

^{۱۹}-Cattel

^{۲۰}-Eysenck

^{۲۱}-Traits

^{۲۲}Boyle, Matthews & Saklofske

^{۲۳}McCrae & Costa

^{۲۴}Allport

رایج در روانشناسی است. شاید متمایزترین ویژگی نظریه صفات، تأکید آن بر صفت هایی است که شخصیت فرد را تشکیل می دهد. در نظریه صفات بر این نکته تأکید شده که شخصیت هر فرد را می توان با توجه به صفات او توصیف کرد (آلپورت، ۱۹۳۷). کتل، ۱۹۶۸؛ به نقل از کاردوکی (۲۷، ۱۹۹۸). این نمونه ای از همان شیوه ای است که وقتی ما می خواهیم شخصیت کسی را توصیف کنیم، غالباً در زندگی روزمره خود به کار می بریم. آلپورت، یکی از اولین نظریه پردازان شخصیت است که با به کارگیری مفهوم صفت به تبیین شخصیت پرداخته است.

نظریه آلپورت

آلپورت، یکی از اولین نظریه پردازان شخصیت است که با به کارگیری مفهوم صفت به تبیین شخصیت پرداخته است. او صفات را به عنوان پیش آمادگی هایی تعریف کرد که برای پاسخ دهی به شیوه ای مشابه یا یکسان به انواع گوناگونی از محرک ها داده می شود. آلپورت در کارهای خود ضمن تأکید بر مفهوم کلی صفت، سعی داشت تا صفات مشترک ۲۸ را از صفات فردی متمایز کند و آنها را آمادگی های شخصی ۲۹ نامگذاری کند. از طریق صفات مشترک می توان به خصوصیات و ویژگی های شخصیتی افراد، با فرهنگ های خاص پی برد. در حالی که صفات فردی، وسیله ای را در اختیار می گذارد که می توان به کمک آن، خصوصیات و ویژگی های فرد خاصی را بررسی کرد (فیست و فیست، ۱۳۸۶). صفات، با توجه به موقعیت ها تفاوت دارند (شولتز، ۱۹۹۸، ترجمه سید محمدی، ۱۳۸۱).

او صفات را به عنوان پیش آمادگی هایی تعریف کرد که برای پاسخ دهی به شیوه ای مشابه یا یکسان به انواع گوناگونی از محرک ها داده می شود، همچنین ویژگی های زیر را برای آن شمرده است:

صفات شخصیت، واقعی هستند. آنها صرفاً سازه ها یا برجسب های نظری نیستند که رفتارهای معینی را تبیین کنند؛ بلکه آنها در درون هر شخص وجود دارند.

صفات شخصیت، علت رفتار هستند و مسیر آن را تعیین می کنند؛ بنابراین، تمامی رفتارهای ما تحت تأثیر صفات و ویژگی های شخصیتی ما شکل می گیرند.

با مشاهده رفتار یک فرد در موقعیت های مختلف می توان شواهدی از وجود صفت های خاصی را در وی استنباط کرد.

اگرچه صفات شخصیت ویژگی های گوناگونی را نشان می دهند؛ اما اغلب بایکدیگر هم پوشی دارند. به طور مثال، پرخاشگری و خصومت صفت های جداگانه ای هستند؛ اما در عین حال، تا اندازه زیادی با یکدیگر ارتباط دارند.

صفات شخصیت بر اساس موقعیت تغییر می کنند؛ بنابراین، افراد در موقعیت های مختلف به گونه های متفاوتی عمل می کنند. به طور مثال، ممکن است که یک فرد در یک مورد با دقت و احتیاط عمل کند؛ اما در جای دیگر، بی نظم باشد (فیست و فیست، ۲۰۰۵؛ ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۷، ص ۴۲).

طبق نظر آلپورت شخصیت عبارت است از سازمان پویای درون شخصی، که از نظام های روانی - جسمانی ۳۰ تشکیل شده

۲۵Eysenck & Cattell

۲۶Traits

۲۷Carducci

۲۸Common Traits

۲۹Personal Dispositions

۳۰Psychophysical

است. این نظام ها، الگوهای شاخص رفتار، افکار و احساسات شخص را ایجاد می کنند. از تعریف فوق می توان فهمید که از نظر وی، شخصیت مجموعه ای از اجزای جدا از هم نیست، بلکه دارای سازمان است. شخصیت غیر فعال نیست، بلکه فعال و دارای فرایندهایی است. شخصیت یک نیروی علی است و کمک می کند تا مشخص کنیم شخص چگونه با محیط در ارتباط است. شخصیت نه به یک طریق، بلکه به شیوه های مختلف (یعنی در رفتار، افکار، و احساسات) متجلی می شود. (شولتز و شولتز، ۲۰۰۹).

آلپورت برای حمایت از تاکید خود بر بی همتایی شخصیت فرد، اظهار داشت که ما، هم وراثت خود و هم محیط خویش را منعکس می کنیم. وراثت مواد خام را برای شخصیت تأمین می کند که امکان دارد شرایط محیط ما، آنها را شکل داده، گسترش دهند یا محدود کنند. بدین ترتیب، آلپورت برای اینکه اهمیت وراثت و یادگیری را یادآور شود، به متغیرهای شخصی و موقعیتی متوسل می شود. زمینه ی ژنتیکی ما مسئول بخش عمده ای از بی همتایی ماست. (شولتز و شولتز، ۲۰۰۹).

از نظر آلپورت، هسته اصلی هر نظریه شخصیت، برخورد آن با انگیزش است. او برای توضیح انگیزش در بزرگسال بهنجار، مفهوم خودمختاری کارکردی را پیشنهاد کرد، بدین معنا که یک انگیزه از نظر کارکردی به هیچ تجربه دوره کودکی وابسته نیست. انگیزه های انسان مستقل از اوضاع و احوال اولیه ای است که در آن بروز کرده اند (شولتز، ۱۳۹۱).

به نظر آلپورت، هر کس شامل مجموعه ای از رفتارهای خاص خود اوست که او را از دیگران متمایز می سازد. او برای اثبات و روشن نمودن این فرضیه از مفهوم "صفت" استفاده می کند. از نظر او، صفت عبارت است از یک ساختار عصبی - روانی. به عبارت دیگر، ظرفیت و استعداد بالقوه ای برای پاسخ یکسان دادن به محرک های مختلف است. به علاوه، معتبرترین واحد ارزیابی روانی برای نشان دادن شخصیت افراد و چگونگی شباهت آنها، همین "عامل صفت" است. در واقع، صفات شامل آن نوع خصوصیات روانی می شوند که بسیاری از محرک ها و پاسخ ها را شبیه هم می کنند. او صفات را پدیده هایی نسبتاً تعمیم یافته، کلی و پایدار می داند که از رابطه مجموعه ای از محرک های مختلف با پاسخ های متعدد به وجود می آیند. همچنین از نظر او یک صفت، نشان دهنده رفتارهای ثابت، پایدار و مداوم است. شکل گیری و تغییرات این صفات از نظر آلپورت رابطه بسیار نزدیکی با مسایل و عوامل اجتماعی دارد (فیست، ۱۳۹۰).

آلپورت (۱۹۹۸) معتقد بود صفات، واحد های اصلی شخصیت اند. صفات واقعیت دارند و جایگاه آنها در سیستم عصبی انسان قرار دارد. او بین صفات اصلی (آمادگی فراگیر و مشخص در زندگی فرد)، صفات محوری (با فراگیری کمتر از صفات اصلی)، و صفات ثانویه (حداقل فراگیری، همسانی و قابلیت مشاهده) تفاوت قائل شد (جان و پروین، ۲۰۰۵، ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱). صفات اصلی عبارتند از صفاتی که به شدت استمرار و فراگیری داشته، چنانکه تقریباً تمام فعالیت های یک فرد می توان به آن نسبت داد. این صفت به قدری چشمگیر، مستمر، شدید و فراگیر است که حتی از نظر صوری هم به راحتی قابل مشاهده و کاملاً محسوس است. آلپورت معتقد بود این صفات خاص افراد می باشد که در جامعه به آنها فرد مشهور گفته می شود. مانند فروید که او را علاقمند به روانشناسی می دانند و شوايترز که او به صفت انسان دوستی می شناسند. در کنار صفات اصلی، صفات مرکزی قرار دارند که آن شامل صفاتی است که شدت کمتری نسبت به صفات اصلی دارند و فراگیری آنها نیز نسبت به آن کمتر است. این صفات از خصوصیات اصلی و عمومی فرد محسوب می شوند و در حقیقت، از مصالح اصلی ساختمان شخصیت هر فرد هستند؛ مانند اجتماعی، احساساتی، خونسرد، عصبانی و دقیق. در واقع این صفات هستند که اطرافیان یک، آنها را به وضوح در او مشاهده می کنند (شاملو، ۱۳۸۲). علاوه بر این صفات، آلپورت، صفات سومی از صفات را بیان می نماید که از آن تحت عنوان صفات ثانوی نام می برد. صفاتی که نامعلوم تر، تعمیم نیافته تر و غیر مستمر هستند. این صفات نسبت به صفات دسته اول، ارتباط و تناسب کمتری با کل شخصیت دارند، علاقمندی های فرد در زندگی فردی و اجتماعی بیانگر این نوع صفات می باشد (شاملو، ۱۳۸۲).

نظریه کتل و آیزنک

پس از آلپورت، کتل و آیزنک به بررسی شخصیت از طریق صفات پرداختند. از نظر کتل، شخصیت یک فرد را می توان به صورت الگویی از صفات در نظر گرفت. او صفات را سازه هایی فرضی می دانست که از مشاهده عینی رفتار آشکار فرد استنباط می شوند. آیزنک با کتل در این نکته اتفاق نظر داشت که شخصیت ترکیبی از صفات است و اینکه صفات، سازه های نظری ناشی از همبستگی های متقابل میان تعداد زیادی از پاسخ ها می باشند. در حالی که کتل معتقد بود، صفات و در نتیجه شخصیت افراد تحت تأثیر محیط شکل می گیرند، در نظر آیزنک، صفات عمدتاً به وسیله ی وراثت تعیین می شوند. او منکر عوامل موثر اجتماعی، محیطی یا موقعیتی بر شخصیت نبود، اما معتقد بود که چنین اثرهایی محدود می باشند و نباید بیش از اندازه روی آنها تأکید کرد (شولتز، ۱۳۷۱). بر خلاف نظریه آیزنک و کتل مهمترین مفهوم ارایه شده در نظریه هنری موری درباره شخصیت، مفهوم نیازهاست.

پس از آلپورت، کتل و آیزنک به بررسی شخصیت از طریق صفات پرداختند. کتل صفات مشترک را از صفات منحصر به فرد متمایز کرد صفت مشترک، صفتی است که هرکس تا اندازه ای از آن برخوردار است. هوش، برون گرایی، و معاشرتی بودن نمونه هایی از صفات مشترک هستند. هرکسی از این صفات برخوردار است ولی برخی افراد بیشتر از دیگران از آنها برخوردارند. دلیل اینکه کتل گفت صفات مشترک، همگانی هستند این است که حداقل در یک فرهنگ، تمام افراد استعداد اثری مشابهی داشته و در معرض فشارهای اجتماعی مشابهی قرار دارند.

گرچه آیزنک برای آشکار کردن صفات شخصیت از تحلیل عاملی استفاده کرد، ولی این روش را با آزمون های شخصیت و تحقیقات آزمایشی که دامنه وسیعی از متغیرها را دربرمی گرفتند، تکمیل کرد. آیزنک و همسرش سایبیل تعدادی پرسشنامه ساختند که در پژوهش های خود مورد استفاده قرار دادند. نتیجه ی تلاش های آنها، نظریه ی شخصیت مبتنی بر سه بعد است که بصورت ترکیبات صفات یا عوامل توصیف می شوند (آیزنک، ۱۹۹۰، آیزنک و آیزنک، ۱۹۸۵). این سه بعد شخصیت شامل، برون گرایی در برابر درون گرایی، روان رنجور خویی در برابر ثبات هیجانی و روان پریشی خویی در برابر کنترل تکانه می باشد.

در مجموع، آلپورت و کتل سعی داشتند با استفاده از فهرست بلند بالایی از صفات، مدلی چند بعدی از ساختار شخصیت ارائه داد. کتل در فهرست مذکور تنها صفات شخصیتی را مورد توجه قرار داد که بالغ بر ۴۵۰۰ صفت بودند و آنها را به ۳۵ متغیر شخصیتی تقلیل داد. در واقع او ۹۹ درصد صفاتی را که آلپورت گردآوری کرده بود، کنار نهاد و علت این کار محدودیت روش های آماری برای تحلیل عاملی در زمان او بود. کتل با انجام چندین تحلیل عاملی روی این مجموعه ی، به ۱۲ عامل شخصیت دست یافت (کتل، ایبرواتسوکو، ۱۹۷۰، به نقل از جان و پروین، ۲۰۰۵؛ ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱). کتل مدعی بود که این ۱۶ عامل از انسجام و پایداری بین ابزاری بالایی برخوردارند اما تحلیل های مجدد همان ماتریس همبستگی کتل توسط روانشناسان دیگر، تعداد و ماهیت عامل های پیشنهادی او را تایید نکرده اند

با توجه به اینکه آلپورت و کتل صفات انسانی را بسیار گسترده یافتند، آیزنک بر آن شد که این صفات را به عوامل کمتری تقلیل دهد. آیزنک پژوهش های خود را برای بررسی نمونه ها و انواع شخصیت و ویژگی های آنان در جهت شناخت شخصیت ها متمرکز کرده و در این زمینه به خصوصیات روانی گوناگونی که در روانشناسی با عناوینی چون رگه ها، عادات و ریخت ها مشخص شده اند توجه نشان داده است. به نظر آیزنک بر اساس روش تحلیل عوامل دو بعد عمده در شخصیت قابل شناسائی است: درونگرایی -برونگرایی و هیپنوتیزم پذیری - ثبات هیجانی (نوروزگرایی). بعد درونگرایی -برونگرایی به خصوصیات اشاره دارد که نشان دهنده گرایش به امور بیرونی و یا درونی است. چنانکه فرد بیشتر به امور خارج از خود توجه داشته باشد و رفتار فرد بیشتر معلول عوامل بیرونی باشد، شخصیت گرایش به برونگرایی و در صورتی که رفتار فرد بیشتر حاصل ارزیابی های ذهنی و عوامل درونی باشد گرایش به درونگرایی دارد (مالی، ۲۰۰۲؛ ترجمه منصور، ۱۳۷۸). اگر چه او احتمال این که بعدها ابعاد دیگری اضافه شوند را منتفی ندانست (فیست و فیست، ۲۰۰۵؛ ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۷). کاستاومکری (۱۹۹۳) براساس نظریه آیزنک، پنج عامل را به عنوان تمایلاتی مبنایی که زمینه زیستی دارد، معرفی کرده اند این تمایلات اساسی، آمادگی های عمل و احساس به نحوی خاص است و به طور مستقیم تحت تأثیر محیط قرار ندارد (به نقل از پروین ۲۰۰۵؛ ترجمه جوادی و

کدیور، (۱۳۸۱).

نظریه فروید

فروید شخصیت را به سه بخش اصلی تقسیم نمود:

۱- نهاد و یا او (ID): در برگیرنده تمام اجزاء شخصیتی موروثی از جمله غرایز و تکانه های ابتدایی میباشد. کارکرد نهاد مبتنی بر "اصل لذت" بوده و کامرواسازی و ارضای فوری را می طلبد. نهاد خواهان تامین آنی نیازها و سائق های زیستی چون میل جنسی و رفع گرسنگی میباشد. این بخش از شخصیت خودخواه، غیر منطقی، احساساتی و لذت جو بوده و نسبت به نیازها و خواسته های دیگران و همچنین واقعیات بی اعتناست. دوری از درد و تنش و به حداکثر رساندن لذت و کامروایی از خصوصیات نهاد است. نهاد تابع هیچ ضابطه ای نیست. نهاد را میتوان نفس اماره خواند. (سپیده دم، ۱۳۹۱)

۲- خود و یا من ۳۱: خود وظیفه محدود سازی و کنترل نهاد را بعهده دارد. خود برخلاف نهاد، به واقعیت واقف بوده و از "اصل واقعیت" پیروی میکند. "خود" ارضای آنی غرایز را تا زمانی که شرایط مساعد در جهان بیرون و واقعی فراهم آید، به تاخیر می اندازد. نهاد به مثابه یک اسب و "خود" راکب آن است. با اینکه نیروی اسب به مراتب بیشتر از سوار کار است اما سوارکار قادر است به کمک افسار، اسب را مهار و کنترل کرده و به مسیر دلخواه خود هدایت کند. اما همیشه اینطور نیست چراکه برخی اوقات اسب سرکش بر راکب خود چیره میگردد. این بخش از شخصیت منطقی و واقع گرا است. وظیفه دیگر "خود" تعادل برقرار کردن میان نهاد و فرا خود است. از آنجایی که نهاد و فرا خود پیوسته در تعارض و کشمکش بسر می برند، خود میکوشد با لحاظ شرایط و محدودیتهای محیط و واقعیات میان این دو میانجیگری کرده و مصالحه ایجاد کند. به نحوی که ضمن لحاظ کردن واقعیت جهان خارج، هم تکانه های نهاد ارضا شود و هم شخصیت اخلاقی فراخود آزرده نگردد. و در نهایت حداکثر برخورداری نهاد از لذت و اجتناب از مجازات و احساس گناه برخاسته از فراخود فراهم گردد. (سپیده دم، ۱۳۹۱)

۳- فراخود و یا فرامن ۳۲: فراخود معرف تمام ارزشها، اخلاقیات، قوانین و هنجارهای تعیین شده از سوی جامعه و یا والدین میباشد. این همان "وجدان" فرد است که وظیفه داوری میان رفتار و کردار شایسته و ناشایست، خوب و بد، و ارزشگذاری و ارزیابی آنها را عهده دار است. فراخود بر مبنای "اصل اخلاقی" و "اصل پاداش و تنبیه" شکل میگیرد. فراخود در تقابل نهاد قرار داشته و اصولاً وظیفه فراخود کنترل تکانه های شهوانی، خودخواهانه و لجام گسیخته نهاد، بویژه آنهایی که از سوی جامعه منع شده اند، میباشد. مثل روابط جنسی و خشونت. کارکرد دیگر فراخود ترغیب "خود" به روی آوری به اهداف اخلاقی و متعالی، عوض اهداف واقع گرایانه، و همچنین کامل شدن و به کمال رسیدن فرد، میباشد. فراخود شامل دو زیر مجموعه است. یکی "وجدان" ۳۳ که در برگیرنده رفتارها و اعمال نکوهش شده و مشمول تنبیه (رفتارهای ناپسند) است و دیگری خود آرمانی ۳۴ که دربرگیرنده رفتارها و اعمال ستوده و تحسین شده از سوی جامعه (رفتارهای پسندیده) میباشد. وجدان اثر منفی خود را به شکل احساس گناه و یا احساس خجالت و شرم متجلی میسازد. خودآرمانی نیز خود را بصورت غرور و سربلندی. وجدان تنبیه گر درونی و صاحبان قدرت تنبیه کنندگان خارجی هستند. فراخود بسیار سختگیر و کمالگرا می باشد. (سپیده دم، ۱۳۹۱؛ بشارت، ۱۳۸۰)

نیروی نهاد به مراتب بیشتر از خود و فراخود است و خود و فراخود در حقیقت انرژی خود را از آن تامین میکنند. خود و

^{۳۱} EGO

^{۳۲} super-ego

^{۳۳} conscience

^{۳۴} ego-ideal

فراخود از نهاد منشعب می‌گردند. فراخود جای ارضای نیازهای نهاد سعی میکند آنها را صرفاً سرکوب کرده و به ناخودآگاه انتقال دهد. به باور فروید نهاد از دو غریزه عمده بنام غریزه زندگی^{۳۵} (اروس) که شور و سائق زندگی است و غریزه مرگ^{۳۶} (تاناتوس) که شور و سائق مرگ است و غرایز تشکیل یافته است. میل جنسی مهمترین جزء اروس و خشونت مهمترین جزء تاناتوس است. خود و یا من در کانون ۳ نیروی توانمند واقع است: واقعیت، جامعه= فراخود و بیولوژی= نهاد (بشارت، ۱۳۸۰).

تقسیم بندی روان و سطح هشیاری انسان :

۱- خودآگاه و یا هشیار^{۳۷}: محتوای آن در برگرفته تمام احساسات، افکار، ادراکات و آرزوهایی که ما (در زمان حال) از آنها آگاهی داریم (آگاهی در افکار جاری). (۱۰ درصد روان)

۲- نیمه خودآگاه و یا نیمه هشیار^{۳۸}: در برگرفته اطلاعات اندوخته شده و یا همان حافظه (سهل الوصول) و خاطرات ما میباشد که با کمی تلاش میتوانیم به محتویات آن دسترسی پیدا کنیم. (۱۰ تا ۱۵ درصد روان)

۳- ناخودآگاه و یا ناهشیار^{۳۹}: به منزله انباریست برای احساسات، عقاید، خواسته ها، امیال، خاطرات، آرزوها، رویاها، خیال پردازیها و ترسهایی که به واسطه دردناک بودن، آزاردهنده بودن، اضطراب آور بودن، آسیب زا بودن، تعارض آمیز بودن، ناپسند بودن و یا شرم آور بودن سرکوب و واپس زده شده اند. مثل آرزوهای نامعقول، انگیزه های خشونت بار، امیال غیر اخلاقی، نیازهای خودخواهانه، امیال جنسی ناپسند، تجارب شرم آور و غیره. دسترسی مستقیم به محتویات ضمیر ناخودآگاه امکان پذیر نیست. اما ناخودآگاه ما هیچگاه محو نمیگردد و همواره در تعامل با خودآگاه بسر برده و تاثیر و نفوذ خود را بطور مستمر بروی اعمال و رفتار ما در خودآگاه اعمال میکند. به باور فروید بهترین راه دستیابی به ناخودآگاه تحلیل رویاهای فرد است. ناخودآگاه مسئول اغلب رفتارهای ما میباشد. (۷۵ تا ۸۰ درصد روان)

۴- غیر خودآگاه^{۴۰}: هرچیزی که ما از آن آگاهی نداریم، تجربه نکرده ایم، با شخصیت ما یکپارچه نگردیده است و در هیچ کدام از سطوح روان ما جای ندارد.

فروید روان آدمی را به یک کوه یخ تشبیه میکند که در آن تنها خودآگاه قابل مشاهده و در دسترس است و بخش عمده آن در زیر سطح آب واقع است، یعنی نیمه هشیار و ناهشیار ما. نهاد کاملاً در سطح ناخودآگاه واقع است-خود عمدتاً در سطوح نیمه خودآگاه و خودآگاه و اندکی در ناخودآگاه حضور دارد-فراخود در هر سه سطح نیمه خودآگاه، خودآگاه و ناخودآگاه میتواند حضور داشته باشد (به نقل از پروین ۲۰۰۵؛ ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱).

نظریه موری

نیازها انگیزه های مهم رفتار آدمی هستند و با جهت دهی رفتار آدمی، وی را به سوی هدف رضایت بخش سوق می دهند. از دیدگاه موری، نیاز "یک سازه فرضی است که وقوع آن تصور می شود تا بعضی واقعیت های عینی و ذهنی را توجیه کند." نیاز مبنای فیزیولوژیک دارد، از این جهت که شامل یک نیروی فیزیکی - شیمیایی در مغز است که تمامی توانایی های عقلی و

^{۳۵}eros

^{۳۶}thanatos

^{۳۷}conscious

^{۳۸}subconscious

^{۳۹}unconscious

^{۴۰}nonconscious

ادراکی فرد را سازمان داده و هدایت می کند. نیازها ممکن است برخاسته از فعالیت ها و فرایندهای درونی همچون گرسنگی و تشنگی یا حاصل رویدادهای محیطی باشند. نیاز از هر منبعی که ناشی شده باشد، "یک سطح تنش" ایجاد می کند که ارگانیسم می کوشد با برآورده کردن نیاز، این تنش را کاهش دهد (شاملو، ۱۳۹۰).

در رویکرد انگیزشی به شخصیت، این فرض وجود دارد که رفتار را به بهترین نحو می تواند به منزله ی بازتاب مجموعه ای از نیازهای زیربنایی تصور کرد. نظریه های شخصیت که بر پایه نیازها و انگیزه ها بنا شده اند، شخصیت انسان ها را بازتابی از رفتارهای کنترل شده توسط نیازها می دانند. در حالی که برخی از نیازها موقتی و تغییر یابنده هستند، برخی دیگر به طور عمیقی در طبیعت ما ریشه دوانده اند. مهمترین تلاش برای دسته بندی نیازهای انسان از سوی موریانجامگرفت (کارور و شی ۲۰۰۷؛ ترجمه رضوانی، ۱۳۸۷). نظام شخصیت شناسی موری که برپایه نظریه فروید بنا شده است؛ این نیازهای روانزا غالباً در سطح ناخودآگاه ذهن ما عمل می کنند اما نقش مهمی در شخصیت فرد دارند. براساس نظریه موری، که بر پایه انگیزه ها، فشارها و نیازها سازماندهی شده است، «نیاز» را چنین توصیف کرده است: «امکان یا آمادگی واکنش نشان دادن، به شیوه ای خاص، تحت شرایطی خاص. موری نیازها را به دو دسته کلی تقسیم نمود که شامل (۱) نیازهای اولیه که به عقیده موری برپایه نیازهای بیولوژیک قرار دارند (نیاز به غذا و آب و (۲) نیازهای ثانویه که عموماً روانشناسانه هستند (نیاز به پرورش، استقلال و موفقیت) (کارور و شی ۲۰۰۷؛ ترجمه رضوانی، ۱۳۸۷). همانطور که اشاره شد، نظام موری حداقل تا حدودی استخراج شده از نظام فروید است (شولتز، ۱۹۹۹؛ ترجمه، سید محمدی، ۱۳۸۷). برخلاف نظریه پردازان صفات که رفتار مردم را به صفت آنان نسبت می دادند، موری عقیده داشت، انگیزش موجب می شود که افراد به گونه های خاصی رفتار کنند (موری، ۱۹۵۹؛ به نقل از مطیعی، ۱۳۸۹). مهمترین مفهومی که موری درباره شخصیت ارائه داد، مفهوم نیازها است که برای توصیف انگیزش و جهت دادن به رفتار به کار می رود.

براساس نظریه موری، نیاز از ابتدای تولد تا پایان زندگی با فرد همراه هستند که در طی مراحل مختلف رشدی، به منبعی برای شکل گیری انواع عقده هایی شود که رشد بعدی و شخصیت آینده او دگرگون سازد. عقده ها الگوهایی هستند که از تاثیر مراحل مختلف شکل گرفته و به صورتی ناهشیار رشد مرحله بعدی فرد را هدایت می کنند. به عقیده موری، پنج عقده در همه افراد ایجاد می شود، زیرا همه افراد، پنج مرحله عمومی رشد را طی می کنند. بنابراین، مساله نابهنجاری در مورد این عقده ها وجود ندارد مگر هنگامی که به حد افراط برسند. وقتی عقده ها به شکل افراطی به ظهور برسند، شخص کم و بیش در یکی از مراحل رشد تثبیت می شود. در چنین صورتی شخصیت فرد قادر به ایجاد انعطاف پذیری نیست و شکل گیری من و فرامن دچار مشکل می شود. اساسی ترین عقده ها موثر در زندگی از نظر موری شامل (شولتز و شولتز، ۲۰۰۹).

عقده تنگنایی: زندگی در درون رحم ایمن، بی سروصدا و قویا توام با وابسته بودن است. عقده تنگنایی ساده در شکل اساسی خود ممکن است به صورت تمایل به بودن در یک جای کوچک، گرم و تاریک جلوه کند. این عقده ممکن است به معنای ماندن زیر پتو هنگام صبح، داشتن یک پناهگاه عایق صورت یا لذت بردن از داشتن یک قایق یا بودن در اتومبیل باشد. چنین افرادی گرایش به وابستگی شدید به دیگران، منفعل بودن و جهت گیری به سوی رفتارهای ایمن و تمرین شده گذشته دارند.

شکل دیگری از عقده تنگنایی که عملاً به صورت یک عقده ضدتنگنایی است و به صورت تمایل به گریز از شرایط محدودکننده رحم مانند ترس از خفه شدن و محدود شدن بروز می کند، عقده خروج نام دارد.

عقده دهانی: سه نوع عقده دهانی وجود دارد:

عقده مهرطلبی دهانی: ترکیبی است از فعالیت های دهان، تمایل نافع و نیاز به مورد حمایت و تایید قرار گرفتن. تجلی رفتاری این عقده شامل مکیدن، خوردن، آشامیدن، بوسیدن و تشنه محبت بودن است.

عقده پرخاشگر دهانی: فعالیت های پرخاشگرانه و دهانی را به شکل گاز گرفتن، فریاد زدن و یا به شکل پرخاشگری لفظی چون طعنه زدن با هم ترکیب می کند.

عقده طرد دهانی: شامل رفتارهایی چون استفراغ، بهانه جویی در مورد غذا و نیاز به گوشه نشینی و اجتناب از وابستگی به دیگران است.

عقده مقعدی: دو نوع عقده مقعدی وجود دارد که شامل عقده های طرد و نگهداری می شود. در عقده طرد مقعدی مشغولیت به عمل دفع مشاهده می شود. عقده نگهدارنده مقعدی در رفتارهای نگهدارنده و در نظیف بودن و مرتب بودن متجلی می شود.

عقده میزراهی: این عقده منحصر به نظام روان شناسی موری است و نشانه جاه طلبی زیاد، احساس تحریف شده عزت نفس، خودنمایی، تاریخچه شبادراری و عشق به داشتن من قوی است. شکلی از این عقده به عقده ایکاروس (چهره افسانه ای یونانی که آن قدر نزدیک به خورشید پرواز کرد که موم هایی که بال های او را نگه داشته بودند ذوب شدند) معروف است. این فرد (دارای عقده ایکاروس) هدفی زیاده از حد دارد و رویاهای او به خاطر شکست از هم می باشند.

عقده تناسلی: موری با این اعتقاد فروید که ترس اختگی در دوران کودکی هسته اصلی بیشتر اضطراب های دوران بزرگسالی است، مخالف است. او این عقده را به شیوه ای محدودتر به صورت اضطراب ایجاد شده به وسیله تخیل درباره احتمال بریده شدن آلت، تعبیر می کند (شولتز، ۱۹۹۹؛ ترجمه کریمی، ۱۳۸۷).

آموزش های تحلیلی موری در جهت خط فرویدی انجام گرفته است. بنابراین، نقش پذیری از فروید در فرمول بندی های موری مشهود است، اما او بعضی از آموزش های فرویدی را در ادغام با دیدگاه خود تغییر داد. موری برای بخش های شخصیت، اصطلاحات فرویدی نهاد، من و فرامن را به کار برد. او همانند فروید معتقد بود که نهاد مخزن تمامی امیال فطری تکانشی است و انرژی و جهت رفتار را نیز فراهم می کند. بدین ترتیب، نهاد اساساً معطوف به نیروهای انگیزشی شخصیت است. تصور موری از نهاد این است که نهاد شامل تمامی تکانه های بدوی، غیراخلاقی و شهوانی است که فروید شرح داده بود، اما نهاد شامل تکانه های فطری نیز می شود که جامعه آن ها را قبول یا حتی مطلوب می داند. موری تأکید زیادی بر نیروهای موثر محیط اجتماعی بر روی شخصیت داشت. در توافق با فروید، او فرامن را به صورت درونی کردن ارزش ها، هنجارها و جنبه های اخلاقی فرهنگ تعریف کرد که فرد با استفاده از قواعد آن به ارزشیابی و قضاوت درباره رفتار خود و دیگران می پردازد. صورت و جوهر فرامن در سنین خردسالی به وسیله والدین و سایر چهره های صاحب قدرت، همان گونه که فروید فرض می کرد، به کودک تحمیل می شود (کارور و شی، ۲۰۰۷؛ ترجمه رضوانی، ۱۳۸۷). اما موری احساس می کرد که عوامل دیگری نیز در شکل دهی فرامن دست اندرکارند. او از میان این عوامل گروه های همسالان و ادبیات و اسطوره شناسی فرهنگ ها را ذکر می کند. او معتقد بود فرامن، به طور قطعی تا سن ۵ سالگی متبلور نمی شود بلکه در سرتاسر زندگی به رشد خود ادامه می دهد. در همان ضمن که فرامن رشد می کند، من آرمانی نیز در حال رشد است. این من آرمانی برای فرد هدف های دوربرد را فراهم می کند تا برای رسیدن به آن ها تلاش کند. من آرمانی نماینده آن چیزی است که شخص می تواند در بهترین حالت و نهایت به آن برسد و شامل آرزوها و جاه طلبی های شخص است و می تواند با ارزش های فرامن در توافق یا تعارض باشد (فیست و فیست، ۲۰۰۵؛ ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۷). در نظام موری "من" در تعیین رفتار نقش فعال تری دارد تا در نظریه فروید. موری معتقد بود که من خدمتگزار صرف نهاد نیست بلکه سازمان دهنده ای است که همه رفتارها را هشیارانه انتخاب کرده و بروز تکانه های مطلوب را تسهیل می کند. همچنین معتقد بود که من، حاکم خردمند شخصیت است و آگاهانه استدلال می کند، تصمیم می گیرد و جهت رفتار مثبت را معین می کند (فیست و فیست، ۲۰۰۵؛ ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۷).

به طور خلاصه، موری ۴۱ همانند فروید، شخصیت را به سه بخش نهاد، من و فرامن تقسیم کرد (شولتز، ۱۳۷۸). نهاد شامل گرایش های مادرزادی و تکانشی ما است و انرژی لازم برای عملکرد شخصیت را فراهم می کند. نهاد علاوه بر تکانه های ابتدایی و شهوانی گرایش های اجتماعی مطلوبتری مانند همدلی، همانند سازی، و شکل های عشق غیر شهوی را نیز شامل می شود. در نظام موری «من» در تعیین رفتار نقش فعال تری دارد تا در نظریه فروید. موری عقیده دارد که من خدمتگزار صرف

نهاد نیست بلکه سازمان دهنده ای است که همه رفتارها را هوشیارانه انتخاب می کند. من به سرکوبی تکانش های نامطلوب نهاد بر می خیزد و بروز تکانه های مطلوب را تسهیل می کند.

نظریه برن

در کنار موری، اریک برن ۴۲ معتقد بود شخصیت انسان به صورت سه حالت جداگانه ی من ۴۳ (والد ۴۴، بالغ ۴۵، کودک ۴۶) سازمان یافته است، هم چنین از نظر برن شخصیت سازگار، شخصیتی است که بر حسب ضروریات وضع موجود، از یک حالت خود به حالت دیگر آن جا به جا شود. در هر لحظه فقط یک حالت خود می تواند فعال باشد، حالت های خود به شخصیت نظم می دهند.

طبق نظریه برن که تحلیل رفتار متقابل نامیده می شود. تحلیل رفتار متقابل راهی است برای آنکه ببینیم بین مردم و درون آنها چه می گذرد. با این روش می توان روشن کرد که در لایه های زیرین ارتباطات جاری بین انسانها به واقع چه چیزی در حال رخ دادن است. برن می گوید رفتارها، افکار، احساسات و عواطف مختلف انسان از بخشهای مختلف شخصیت وی سرچشمه می گیرد (شولتز، ۱۳۷۸).

ار نظر اریک برن سازگاری زمانی اتفاق می افتد که تعامل بین این سه گانه یا سه بخش شخصیت انسان بالا باشد. هرگاه فرد بتواند در مواقع مناسب و ضروری بخش مربوطه را به کار گیرد، در واقع توانسته است نه تنها با بخش های درونی خود بلکه با دیگری نیز در موضع تعامل و سازگاری قرار بگیرد. آسیب روانی، زمانی ایجاد می شود که یکی از این سه گانه، مستبد شود و بر بخش های دیگر مسلط شده و نگذارد آن ها نقش خود را ایفا کنند. تلفیق نظریه برن با نظریه موری، به تنظیم پرسشنامه فهرست صفات ۴۷ (ACL) توسط گاف ۴۸ در سال ۱۹۵۸ منجر شد. فهرست صفات به عنوان یک آزمون شخصیت این توانایی را دارد که به بررسی، جوانبی چند از شخصیت در رابطه با چگونگی نیازهای وارده به فرد براساس نظریه ی موری، ساختار شخصیت افراد براساس نظریه اریک برن و هم چنین عملکرد افراد به لحاظ جهت گیری منطقی یا احساسی، و یک مجموعه ویژگی های خاص دیگر شخصیت بپردازد (مطیعی، ۱۳۸۹). در حال حاضر ACL، یکی از جامع ترین آزمون هایی است که دربرگیرنده زیر مقیاس هایی با پویایی های فردی و اجتماعی است (عابدین و فتحی، ۲۰۰۸)، و از آن جهت که ویژگی های کلی، بارز و برجسته ای را مشخص می کند، منحصر به فرد است. فهرست صفات به طور اولیه برای توصیف اشخاص توسط مشاهده کنندگان کاربرد داشت، اما بعدها به عنوان روشی برای خودارزیابی ۴۹ مورد استفاده قرار گرفت (عابدین و فاتحی، ۱۳۸۸).

۴۲ Erik Bern

۴۳ Ego

۴۴ Parent

۴۵ Adult

۴۶ Child

۴۷ Adjective Check List

۴۸ Gough

۴۹ Self-Assessment

نظریه آدلر

آدلر به عنوان یکی از چهره های تاثیر گذار در دیدگاه روان پویشی، احساس حقارت را به عنوان مهمترین منبع در شکل گیری شخصیت فرد می داند. آدلر معتقد است احساسها، حقارت هموار، هبه عنوان نیروی پیرانگیزنده رفتار وجود دارند.

مقصود او از تلاش برای برتری، به نوعی تلاش برای کمال است. البته کمال به مفهوم کامل شدن و تمام کردن به کار می رود؛ بنابراین، انسان همیشه در جهت کامل کردن خود برای برتری می کوشد. این هدف فطری، یعنی تلاش در جهت کامل شدن، به سوی آینده جهت گیری شده است. درحالی که فروید معتقد بود رفتار انسان به وسیله گذشته تعیین می شود، یعنی به وسیله غرایز و تجربیات کودکی؛ آدلر انگیزش انسان را برحسب انتظارات برای آینده می دید. این تلاش به تجربه غایت نگری خیالی منجر می شود. بنابر این باور، آدلر معتقد است اگر باور داشته باشیم رفتار به گونه ای در جایگاه زندگی انسان در آینده یا بهشت و زندگی پس از مرگ مؤثر است، تلاش خواهد کرد تا طبق آن اعتقاد عمل کند. آدلر این مفهوم را با عنوان غایت نگری خیالی بیان کرد و معتقد بود وقتی ما در جهت کمال هستی یا وجود تلاش می کنیم، اندیشه های خیالی رفتار ما راهدایت می کند. ما زندگی خود را به وسیله بسیاری از این خیال ها هدایت می کنیم؛ اما فراگیرترین آنها، آرمان کمال است (شولتز و شولتز، ۲۰۰۹). از این رو، انسان در زندگی همواره دو مسیر را پیش رو دارد: نخست، تلاش برای برتری شخصی است که تنها نسان در پی به نتیجه رساندن منافع شخصی است و در راه رسیدن به هدف خود دست به هر کاری می زند. دوم، تلاش برای موفقیت همه انسانهاست که این روش زندگی ویژه انسان های متعادل از نظر روانی است که همواره در زندگی به منافع دیگران نیز می اندیشند و سعی می کنند به برتری شخصی همسو با برتری اجتماعی دست یابند (فیست و فیست، ۲۰۰۵؛ ترجمه جواد و کدیور، ۱۳۸۷).

در دیدگاه آدلر خودآگاهی جایگاه اساسی دارد در واقع این رویکرد، عاملی اساسی در اختلاف نظر او با فروید گردید. درحالی که فروید به تعیین کننده های ناخودآگاه رفتار تأکید دارد، آدلر بر خودآگاه تکیه می کند. برای او انسان در وهله نخست موجود خودآگاهی است که به انگیزه هایش آگاهی دارد. از نظر فروید، رفتار انسان به وسیله تجربه های گذشته تعیین می شود؛ ولی به اعتقاد آدلر انسان به گونه نیرومندتری در باب آنچه او در مورد آینده فکر می کند، تحت تأثیر قرار می گیرد. کوشش برای اهداف آینده می تواند تغییر کند و آنچه انسان در لحظه حال انجام میدهد، تحت تأثیر قرار میدهد (گیلفورد، ۱۹۹۷؛ ترجمه سعادت، ۱۳۷۶).

آدلر شخصیت ها را بر حسب دو نکته تقسیم بندی کرده است: الف) کوشش برای رسیدن به برتری و چگونگی برخورد با وظایف زندگی و ب) سازش و انطباق با اجتماع (علاقه اجتماعی). بر این اساس چهار نوع شخصیت آدلر عبارت اند از:

مسلط - حکم فرما: در این نوع، تلاش برای رسیدن به برتری زیاد و علایق اجتماعی کم است. آنها تهاجمی، قاطع، فعال و زرنک اند، بر مشکلات زندگی چیره می شوند و در ارتباط با فعالیت های ضد اجتماعی تهدید کننده اند.

تکیه دهنده - گیرنده: این افراد برای رسیدن به برتری و علایق اجتماعی تلاش کمی می کنند. افراد دارای این نوع شخصیت دائما انتظار دارند که دیگران نیازهای آنها را برآورده کنند و فراهم کننده علایقشان باشند.

اجتناب گرا: این افراد به دنبال کسب موفقیت هستند، ولی سعی می کنند با دور شدن از مشکلات و اجتناب از شکست خوردن بر آنها چیره شوند. تلاش برای رسیدن به برتری در این گروه مشابه گروه قبلی کم و علایق اجتماعی آنها حتی کمتر از گروه قبل است.

سودمند اجتماعی: براساس نظرات آدلر، این نوع سالم ترین نوع شخصیت است. این افراد سعی می کنند مشکلات زندگی را حل کنند و آماده مشارکت با دیگران و چیره شدن بر مسائل زندگی هستند (ناصری و رئیس، ۱۳۸۶).

ارزیابی شخصیت

در اوایل پیدایش مفهوم شخصیت، مطالعات بر روی شخصیت بیشتر مورد توجه روانشناسان در آمریکای شمالی و اروپا بود؛ ولی شیوه ای استاندارد شده ای برای ارزیابی شخصیت هنوز وجود نداشت، اگرچه روش های ارزیابی غیر رسمی وجود داشت.

برای مثال، وودورث در ۱۹۱۹، با استفاده از برگه اطلاعات شخصی، ویژگی های شخصیتی افراد را مورد بررسی قرار داد و یونگ با استفاده از تکنیک های مرتبط با کلمات به ارزیابی عملکرد شخصیت پرداخت (بویل و متیو و ساکلوفسکی، ۲۰۰۸).

در ارزیابی شخصیت، سوسیر ۵۰ (۲۰۰۸) معتقد است که توافق عمومی در اینکه شخصیت چگونه به طور عملیاتی تعریف شود وجود ندارد، و توافقی در اینکه آیا صفات (مشخصه ها) را می توان از خلق و خو متمایز نمود و آیا شخصیت از مجموعه ای از صفاتی است که تشکیل دهنده فردیت است یا سیستم زیربنایی است که مجموعه ای از صفات را تولید می کند. فاندرا ۵۱ (۱۹۹۷) شخصیت را به عنوان آرایه ای از صفاتی می داند که ماهیتا جنبه روانشناختی دارند. در حالی که سوسیر شخصیت را از دیدگاه جامعه شناختی به عنوان ویژگی های مرتبط با نقشی می داند که فرد به عهد می گیرد یا موقعیتی که فرد در اجتماع بدست می آورد. به همین ترتیب، استرالو و زانادزکی ۵۲ (۲۰۰۸) سرشت را به عنوان مجموعه ای از صفات نسبتاً پایدار شخصیت تعریف می کنند که بعد از دوران کودکی اول در انسان و حیوان به وجود می آید. علاوه بر این، آیزنک و آیزنک (۱۹۸۵) این را اضافه می کنند که صفات سرشتی جهانی می باشند، و اگرچه تغییراتی بوسیله فرهنگ و ویژگی های جمعیت شناختی در آن رخ می دهد. این صفات در تمامی انسان ها مشترک می باشند.

مدل پنج عاملی شخصیت، اگرچه پذیرش گسترده ای در بین روانشناسان، جهت توسعه تئوری های هایشان در باره شخصیت یافته است، با اینحال، برخی از متخصصین مربوطه، این بحث را مطرح می نمایند که این مدل به اندازه کافی پدیده فرهنگ را در بیان صفات شخصیتی در نظر نمی گیرد (بوک، ۲۰۰۰؛ مک کری، ۲۰۰۱). برای مثال، مک کری (۲۰۰۱)، این موضوع مهم را مطرح می نماید، شخصیت ممکن است توسط فرهنگ شکل بگیرد یا برعکس آن، منجر به تفاوت و اختلافات فرهنگی شود.

در واقع نقش متقابل فرهنگ و شخصیت، موجب به بوجود آمدن سوالات بسیاری، درباره فرصت ها و محدودیت های به کارگیری فرضیات برآمده از غرب شده است. باعث شده است که بیشتر شخصیت در گستره فرهنگ مورد ارزیابی قرار گیرد (بوتچر، چونگ، و لیم ۵۳، ۲۰۰۳؛ چونگ ۵۴، ۲۰۰۴؛ جسینگر ۵۵، ۱۹۹۴؛ تاسی و پیک ۵۶، ۲۰۰۰).

ابزارهای سنجش شخصیت جهت اعتبار سازه ای، بوسیله ترجمه آنها و مقیاس های هنجاری هم ارز آنها مورد استفاده قرار گرفته اند (لونگ، کین و هانگ، ۲۰۰۸؛ مارسل، دوبانسکی، هاماد و مورس ۵۷، ۲۰۰۸). اما انتقاد اصلی به آن، حفظ یکپارچه

۵۰ Saucier

۵۱ Funder

۵۲ Strelau & Zawadzki

۵۳ Butcher, Cheung & Lim

۵۴ Cheung

۵۵ Tsai & Pike

۵۶ Geisinger

۵۷ Marsella, Dubanoski, Hamada & Morse

مفهومی این مقیاس ها است بدین گونه که، ممکن است این مفاهیم معنای مشابه فراگیر، در زمینه های فرهنگی گوناگون نداشته باشد (مارسل و همکاران، ۲۰۰۰).

با کامل تر شدن مدل های نظری مختلف و در پی آن ساخته شدن ابزارهای معتبر سنجش ویژگی های شخصیت، مطالعات بسیاری در زمینه ارتباط شخصیت و افراد وابسته به گروه جمعیتی گوناگون انجام گرفته است. یکی از این گونه مطالعات مربوط به ارتباط بین ویژگی های ویژگی های شخصیتی افراد خلاق بوده است (بلناپ^{۵۸}، ۱۹۷۳؛ کراس، کتل و بوتچر^{۵۹}، ۱۹۶۷؛ سیکزن میهالی و گتزل^{۶۰}، ۱۹۷۳؛ درودال، کتل^{۶۱}، ۱۹۵۸؛ مارچانت-هایکاکس و ویلسون^{۶۲}، ۱۹۹۲).

تیپ نمای مایز بریگز^{۶۳} (MBTI) که بر مبنای نظریه تیپ های روان شناختی یونگ ساخته شده است، در حال حاضر گسترده ترین وسیله ی به کار گرفته شده در جهت درک تفاوت های شخصیتی نرمال می باشد که در مواردی همچون پرورش نفس، ترقی در مسیر زندگی، مشاوره خانوادگی و دانشگاهی، توسعه سازمانی، آموزش مدیریت و رهبری، پیشرفت تحصیلی و تعلیم و تربیت به کار می رود (مایرز، ترجمه ظهرابی، ۱۳۸۲).

عوامل مرتبط با شخصیت

به طور کلی تفاوت های زیادی در ترجیحات و ویژگی های شخصیتی زنان و مردان وجود دارد. در این راستا تفاوت های زنان و مردان در برون گرایی، درون گرایی احساسی، شهودی، ادراکی و قضاوتی بودن بوده است. به طور کلی میزان درون گرایی، شهودی و ادراکی بودن میان مردان بالاتر، در حالی که برون گرایی، احساسی و قضاوتی بودن در میان زنان بیشتر بوده است (مایرز و همکاران^{۱۹۹۸}). هامر و میشل^{۱۹۹۶} دریافتند که زنان احساس را به تفکر ترجیح داده و تمایل بیشتری به ابراز احساسات دارند (مایرز، ۱۹۹۸). تحقیقات میان فرهنگی انجام شده ی مختلف در دنیا (اسپانیا، یونان و ژاپن) به وسیله ی تست MBTI تایید کننده ی یافته ی مذکور می باشد (در اسپانیا، به وسیله ی ایکلن^{۶۴}، ۱۹۸۶، در یونان، فیتوپولوس^{۶۵}، ۱۹۹۶، و در ژاپن به وسیله ی اهاوا^{۶۶}، ۱۹۶۸). نتایج تحقیق مایرز و مک کالی^{۱۹۹۸} در مورد رابطه بین ابعاد شخصیتی و رویکرد حل مسأله نشان دهنده ی رابطه معنادار بین برون گرایی با اعتماد^{۶۷} به مهارت حل مسأله فرد بود، (بارت و گابور^{۶۸}، ۲۰۰۵). افراد تیپ قضاوتی در پروژه های تحلیلی و منطقی دارای عملکرد بهتر، تیپ های شهودی دارای عملکرد

^{۵۸}Belnap

^{۵۹}Cross, Cattell & Butcher

^{۶۰}Csikszentmihalyi & Getzels

^{۶۱}Drevdahl & Cattell

^{۶۲}Marchant-Haycox & Wilson

^{۶۳}Myers Briggs Type Indicator

^{۶۴}Inclan

^{۶۵}Fitopoulos

^{۶۶}Ohsawa

^{۶۷}Confidence

^{۶۸}Burt & Gabour

ابتکاری بالا تر و افراد تیپ احساسی در پروژه هایی با سوالات باز پاسخ بهتر عمل می کردند (چنگ و چنگ ۲۰۰۳، ۶۹).

علاوه بر این، تفاوت های جنسیتی، عاملی مهم در الگوهای متفاوت شخصیتی می باشد. مطالعات انجام شده این سوال را با استفاده از ۲۶ فرهنگ که در آنجا از NEO-PI-R برای نوجوان و نمونه های بزرگسال زن و مرد به کار برده شد نشان دهنده تفاوت معنی داری در الگوهای شخصیتی آنان وجود داشت. در ایالات متحده آمریکا، زنان معمولاً، تا حدودی نمرات بالاتری را در هر دو مقیاس توافق پذیری و نورتیک نسبت به مردان به دست می آوردند. همچنین در برخی از جنبه های خاص نیز برونگرایی و گشودگی تفاوت نسبی با مردان داشتند (مانند گرمی، گشودگی به زیبایی شناختی). مردان معمولاً نمرات بالاتری را در دیگر جنبه های برونگرایی و گشودگی بدست می آوردند، یعنی، جرات ورزی و گشودگی به ایده ها. این در حالی بود که تفاوت اندکی در وجدان گرایی در دو گروه زنان و مردان وجود داشت (کاستا، تراسیانو ۷۰ و مک کری، ۲۰۰۱). بسیاری دیگر از نتایج نیز این یافته ها را تأیید نمودند، این ممکن است مبتنی باشد بر عامل بیولوژیکی باشد (مک کری و همکاران، ۲۰۰۵).

دیگر بررسی ها با استفاده از آزمون شخصیتی مایرز-بریگز در متغیرهای جمعیت شناختی بیانگر آن است که زنان برونگراتر و مردان عقلانی تر بوده و در مقیاس های حسی-شهودی تفاوت معناداری بین دو گروه جنسیتی وجود ندارد. همچنین افراد متأهل حسی تر بوده و در مقیاس های دیگر، تفاوت معناداری بین میانگین نمرات گروه های تاهلی مشاهده نشد. دیگر نتایج نیز نشان داد که افراد ۲۲-۳۳ ساله نسبت به افراد ۴۰-۵۱ ساله حسی تر می باشند، افراد ۳۴-۴۵ ساله نسبت به افراد ۲۲-۲۷ ساله، عقلانی تر بودند. همچنین افراد با تحصیلات کارشناسی ارشد حسی تر بوده، اما در مقیاس های دیگر پرسش نامه ی مایرز و بریگز بین گروه های تحصیلی تفاوت معناداری مشاهده نشد.

در جمعیت انگلستان، مقوله احساسی- تفکری تنها بعدی که تفاوت جنسیتی را نشان می دهد، زنان بیشتر گرایش به احساسی را نشان می دادند (۷۰٪ در مقایسه با مردان ۳۵٪). این در حالی است که در جامعه مدیران هر دو گروه زنان و مردان ترجیح احساسی یکسانی را نشان می دادند (راجرز، ۱۹۹۷).

در واقع نقش متقابل فرهنگ و شخصیت، موجب به بوجود آمدن سوالات بسیاری، درباره فرصت ها و محدودیت های به کارگیری فرضیات برآمده از غرب شده است. باعث شده است که بیشتر شخصیت در گستره فرهنگ مورد ارزیابی قرار گیرد (بوتچر، چونگ، و لیم ۲۰۰۳، ۷۱؛ چونگ ۲۰۰۴، ۷۲؛ جسینگر ۷۳، ۱۹۹۴؛ تاسی و پیک ۷۴، ۲۰۰۰).

ابزارهای سنجش شخصیت جهت اعتبار سازه ای، بوسیله ترجمه آنها و مقیاس های هنجاری هم ارز آنها مورد استفاده قرار گرفته اند (لونگ، کین و هانگ، ۲۰۰۸؛ مارسل، دوبانوسکی، هاماد و مورس ۷۵، ۲۰۰۸). اما انتقاد اصلی به آن، حفظ یکپارچه مفهومی این مقیاس ها است بدین گونه که، ممکن است این مفاهیم معنای مشابه فراگیر، در زمینه های فرهنگی گوناگون نداشته باشد (مارسل و همکاران، ۲۰۰۰).

^{۶۹}Cheung & Cheung

^{۷۰}Terracciano

^{۷۱}Butcher, Cheung & Lim

^{۷۲}Cheung

^{۷۳}Tsai & Pike

^{۷۴}Geisinger

^{۷۵}Marsella, Dubanoski, Hamada & Morse

با کامل تر شدن مدل های نظری مختلف و در پی آن ساخته شدن ابزارهای معتبر سنجش ویژگی های شخصیت، مطالعات بسیاری در زمینه ارتباط شخصیت و افراد وابسته به گروه جمعیتی گوناگون انجام گرفته است. یکی از این گونه مطالعات مربوط به ارتباط بین ویژگی های ویژگی های شخصیتی افراد خلاق بوده است (بلناپ^{۷۶}، ۱۹۷۳؛ کراس، کتل و بوتچر^{۷۷}، ۱۹۶۷؛ سیکزن میهالی و گتزل^{۷۸}، ۱۹۷۳؛ درودال، کتل^{۷۹}، ۱۹۵۸؛ مارچانت-هایکاکس و ویلسون^{۸۰}، ۱۹۹۲).

برای نمونه، بررسی تفاوت ویژگی های شخصیتی در بین دانش آموزان دبیرستانی دسته سرود، ارکست و موسیقی با استفاده از آزمون سنخ نمای مایرز بریگز (BMTI) جهت تعیین ریخت شناسی شخصیت هر یک از نمونه ها، نشان دهنده آن بود که تفاوت های شخصیت در بین سه گروه وجود دارد. بین دانش آموزان گروه ارکست و گروه سرود در صفت دو مقوله ای درون گرایی- برونگرایی (E-I) شخصیت تفاوت معنی داری وجود دارد. این نشان دهنده آن است که دانش آموزان گروه سرود در مقام مقایسه با دانش آموزان گروه ارکست به احتمال زیاد برونگرترند. همچنین دانش آموزان گروه سرود در مقام مقایسه با دانش آموزان موسیقی به احتمال بیشتری ترجیح شان به برونگرایی بود. در حالی که تفاوت معنی داری بین دانش آموزان ارکست و موسیقی وجود نداشت. همچنین بین سه گروه در مقیاس های حسی- شهودی (S-N)، منطقی- احساسی (T-F)، یا ادراکی - قضاوتی وجود نداشت (ماری ریردون^{۸۱}، ۲۰۱۱).

بررسی دیگر در رابطه با ویژگی های شخصیتی دو گروه از نوازندگان سازهای بادی و ویولیس ها نشان داد که نوازندگان سازهای بادی دارای صفات مردانه، ورزشکار و برونگرایی بیشتری دارند در حالی نوازندگان ویولون دارای صفات زنانه، باهوش و جدی می باشند (بایلیون، لیپتون^{۸۲}، ۱۹۸۳؛ باتتورس و اسمیت^{۸۳}، ۱۹۹۵).

علاوه بر این مطالعات بین فرهنگی در رابطه با ویژگی های شخص نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است. بررسی های انجام شده از افراد با ملیت گوناگون نشان می دهد که آمریکایی ها لاتین تبار، آسیایی ها و فرهنگ های آفریقایی به طور آشکاری با فرهنگ جمع گرا شناخته شده اند این در حالی است که فرهنگ های اروپایی های غربی و شمالی و آمریکا شمالی به طور قابل ملاحظه ای به جهت گیری از فردیت شناخته می شوند (تریاندیس^{۸۴}، ۱۹۸۹).

نتایج بررسی ارتباط متغیرهای جمعیت شناختی و صفات شخصیتی در کارگران آمریکایی بیانگر آن است که رابطه ی معنی داری بین قومیت و متغیرهای روانشناختی بوده است. در این راستا تحقیق کربی و همکاران (۲۰۰۷) نشان داد که بین گروه های مختلف قومی در ویژگی های شخصیتی تفاوت وجود دارد. (کربی و همکاران، ۲۰۰۷). همسو با نتایج این تحقیق هارمر و میشل (۱۹۹۶) دریافتند که میزان درونگرایی، شهودی و ادراکی بودن در بین سفید پوستان بالاتر از سیاه پوستان در آمریکا

^{۷۶}Belnap

^{۷۷}Cross, Cattell & Butcher

^{۷۸}Csikszentmihalyi & Getzels

^{۷۹}Drevdahl & Cattell

^{۸۰}Marchant-Haycox & Wilson

^{۸۱}Marie Reardon

^{۸۲} Builione & Lipton

^{۸۳}Buttsworth & Smith

^{۸۴} Triandis

بوده درحالی که میزان حسی و تفکری بودن در میان آفریقایی ها بالاتر از آمریکایی ها بوده است. همچنین، بررسی تطبیقی کومرو و همکاران (۲۰۰۸) نشان داد که میزان برون گرایی، احساسی بودن، قضاوت کردن در بین اسپانیایی ها بسیار بالاتر از قومیت های دیگر بوده است. آمریکایی ها تمایل دارند تا متکی به خود بوده (هوگس و دمو، ۱۹۸۹) درحالی که اسپانیایی ها بیشتر دفاعی بوده (نگی ۸۵ و وودس ۱۹۹۳، ۸۶) و آسیایی ها ۸۷ نسبت به سفید پوستان ۸۸ کمتر خودشیفته می باشند (دیون ۸۹ و یی ۱۹۸۷، ۹۰). نتایج به دست آمده از پژوهش های کومرو و همکاران (۲۰۰۸) و هرمرز ۹۲ و میشل ۹۳ (۲۰۰۸) می تواند به پژوهشگران در ارزیابی ویژگی های روانشناختی و تفاوت های شخصیتی در بین قومیت ها کمک کند (ناش ۹۴، ۲۰۰۸). همچنین نتایج تحقیقات گلدبرگ و همکاران (۱۹۹۸) نشان داد که آمریکایی های آفریقایی و آمریکایی های اسپانیایی تبار نسبت به آمریکایی های قفقازی کمتر خود را خود با صفت وجدان/ خود آگاهی (عامل سوم) توصیف کردند. زنان نیز نسبت به مردان کمتر خود را با صفت عقلانیت (عامل پنجم) توصیف کردند.

تفاوت های زیادی در ترجیحات و ویژگی های شخصیتی زنان و مردان وجود دارد. در این راستا پژوهش مایرز و همکاران (۱۹۹۸) بیانگر تفاوت های زنان و مردان در برون گرایی ۹۵، درون گرایی ۹۶، احساسی ۹۷، شهودی ۹۸، ادراکی ۹۹ و قضاوتی بودن ۱۰۰ بوده است. به طور کلی میزان درون گرایی، شهودی و ادراکی بودن میان مردان بالاتر، در حالی که برون گرایی، احساسی و قضاوتی بودن در میان زنان بیشتر بوده است (مایرز و همکاران ۱۹۹۸). هامر و میشل (۱۹۹۶) دریافتند که زنان احساس را به تفکر ترجیح داده و تمایل بیشتری به ابراز احساسات دارند. (مایرز، ۱۹۹۸). تحقیقات میان فرهنگی انجام شده ی مختلف در دنیا (اسپانیا، یونان و ژاپن) به وسیله ی تست MBTI تایید کننده ی یافته ی مذکور می باشد (در اسپانیا، به

۸۵Negy

۸۶Woods

۸۷Asians

۸۸Whites

۸۹Dion

۹۰Yee

۹۱Kummerow

۹۲Hammer

۹۳Mitchell

۹۴Nash

۹۵Extroversion

۹۶Introspection

۹۷Emotional

۹۸Intuitiveness

۹۹Perceptioness

۱۰۰judgmental

وسیله ی ایکلن ۱۰۱، ۱۹۸۶، در یونان، فیتوپولوس ۱۰۲، ۱۹۹۶، و در ژاپن به وسیله ی اهساوا ۱۰۳، ۱۹۶۸). نتایج تحقیق و مک کالی (۱۹۹۸) در مورد رابطه بین ابعاد شخصیتی و رویکرد حل مسأله نشان دهنده ی رابطه معنادار بین برون گرایی با اعتماد ۱۰۴ به مهارت حل مسأله فرد بود، (بارت و گابور ۱۰۵، ۲۰۰۵). افراد تیپ قضاوتی در پروژه های تحلیل و منطقی دارای عملکرد بهتر، تیپ های شهودی دارای عملکرد ابتکاری بالا تر و افراد تیپ احساسی در پروژه هایی با سوالات باز پاسخ بهتر عمل می کردند (چنگ ۱۰۶، ۲۰۰۴). در همین راستا، نتایج چهار بررسی فراتحلیل ۱۰۷ فینگولد از تفاوت های جنسیتی و ابعاد شخصیتی، به جزء دو بعد برون گرایی (مردان تا حدودی بالاتر بودند) و توافق پذیری (زنان به طور قابل توجهی بالاتر بودند)، نشان دهنده تفاوت ناچیزی بین آنها است (فینگولد ۱۰۸، ۱۹۹۴).

همچنین، در ارتباط با سطح تحصیلات و ویژگی های شخصیتی (۵ عاملی NEO)، نتایج بررسی واسند و اسکرونودال ۱۰۹ (۱۹۹۵) در نروژ نشان دهنده همبستگی معنی دار، سطح تحصیلات با گشودگی به تجربه و خود آگاهی بود در حالی که با سه بعد دیگر همبستگی معنی داری بدست نیامد. بررسی گلدبرگ و همکاران ۱۱۰ (۱۹۹۸) نیز بیانگر ارتباط مستقیم بین سطح تحصیلات با بعد عقلانی بود، افراد با سطح تحصیلات بالاتر در مقایسه با افراد سطح تحصیلات پایین تر؛ بیشتر خود را " عقلانی تر" توصیف می کردند.

طبقه بندی ویژگی های شخصیت

طبقه بندی چارچوبی نظام دار برای تمایز قائل شدن، نظم دادن و نام گذاری انواع و گروه ها در یک علم می باشد (جان و همکاران ، ۱۹۹۸). از جمله اهداف اصلی طبقه بندی های علمی ، ارائه از حوزه های اصلی و غالب یک علم است که از طریق آن می توان تعداد زیادی از موارد خاص و منفرد را به جای بررسی جداگانه، به صورت (گروهی و متعاقباً) ساده تر، مورد بررسی قرار دارد. علاوه براین، یک طبقه بندی که به صورت عمومی پذیرفته شده است، می تواند تا حد زیادی فرایند افزایش و انتقال یافته های تجربی را از طریق ارائه یک سیستم نام گذاری و واژگان استاندارد تسهیل کند (جان و سرايواستوا ، ۱۹۹۹). چنین طبقه بندی پذیرفته شده ای از مدت ها پیش در بعضی از علوم چون زیست شناسی وجود داشته است. اما نباید فراموش کرد که طبقه بندی ویژگی های شخصیتی در روان شناسی شخصیت مشکل تر از طبقه بندی گونه های حیوانی و گیاهی در زیست شناسی خواهد بود . به عنوان یکی از دلایل این امر می توان به انتزاعی بودن ویژگی های شخصیتی اشاره کرد (جان و همکاران، ۱۹۸۸).

۱۰۱ Inclan

۱۰۲ Fitopoulos

۱۰۳ Ohsawa

۱۰۴ Confidence

۱۰۵ Burt & Gabour

۱۰۶ Cheung

۱۰۷ meta-analyses

۱۰۸ Feingold

۱۰۹ Vassend & Skrondal

۱۱۰ Goldberg

مدل پنج عاملی

مدل های گوناگون شخصیتی از ۲۵ سال گذشته تاکنون، در پی آنند که نشان دهند صفات شخصیتی، پدیده ای جهانی هستند (کاستا و مک کری، ۲۰۰۹). برای مثال، بوچارد و لئولین (۲۰۰۱) صفات شخصیتی را از نظر اثری بودن مورد بررسی قرار دادند. به عبارت دیگر، اگر این صفات از لحظه پیدایش انتقال یافته و تمامی انسان ها ژنوم مشترک همسانی دارند، این می تواند توجیه کننده خوبی در این مورد باشد که صفات شخصیتی در میان تمامی انسان ها فراگیر خواهد بود.

مدل پنج عاملی یکی از مدل های مطرح در این زمینه است. مدل پنج عاملی (FFM) برای درک ساختاری از شخصیت، مورد پذیرش گسترده ای قرار گرفته است (مک کری، کاستا، ۱۹۹۷). مدل پنج عاملی گرایشی به هیچ نظریه شخصیتی ندارد، بلکه مدلی ساختاری از صفات شخصیت است. مهم آنکه، مدل پنج عاملی خود مبنایی شد برای چند نظریه مهم شخصیتی از جمله، نظریه مدل پنج عاملی و نظریه تحلیل عاملی کتل (اشتون و لی، ۲۰۰۸؛ کتل و مید، ۲۰۰۸)، علاوه بر این، در ساخت ابزارها یا مقیاس های سنجش شخصیت نظیر، تیپ سنخ نمای مایرز- بریزگز (MBTI) و NEO-PI-R سهم به سزایی داشته است (مک کری و کاستا، ۲۰۰۳).

مدل پنج عاملی شخصیت اگرچه پذیرش گسترده ای در بین روانشناسان، جهت توسعه تئوری های هایشان در باره شخصیت یافته است، با اینحال، برخی از متخصصین مربوطه، این بحث را مطرح می نمایند که این مدل به اندازه کافی پدیده فرهنگ را در بیان صفات شخصیتی در نظر نمی گیرد (بوک، ۲۰۰۰؛ مک کری، ۲۰۰۱). برای مثال، مک کری (۲۰۰۱)، این موضوع مهم را مطرح می نماید، شخصیت ممکن است توسط فرهنگ شکل بگیرد یا برعکس آن، منجر به تفاوت و اختلافات فرهنگی شود.

خوش بختانه علی رغم وجود چنین دشواری هایی، می توان ادعا کرد پس از چندین دهه تحقیق، روان شناسان شخصیت در مدل ۵ عاملی یا پنج عامل اصلی شخصیت (جان و سریواستوا، ۱۹۹۹). بر اساس این مدل، شخصیت از پنج بعد اصلی تشکیل شده است که عبارتند از نوروز گرایی (N) (یا از وجه دیگر، پایداری هیجانی)، برون گرایی (E) (یا فعالیت)، گشودگی به تجربه (O) (یا فرهنگ یا روشنفکری)، همسازی (A)، وظیفه شناسی (C). از این پنج عامل، دو عامل برون گرایی و توافق به صفات شخصیتی دارای ماهیتی بین شخصی مربوط اند. عامل وظیفه شناسی اساساً صفات رفتاری هدف گرا و نیز کنترل تکانه ها به شکلی جامعه پسند را در بر می گیرد. در عامل نوروز گرایی، پایداری هیجانی در برابر گستره ای از هیجانات منفی مانند غم، تحریک پذیری، تنش عصبی، و ... قرار می گیرد و عامل گشودگی نیز به گستردگی، عمق، و پیچیدگی وجوه فکری، ذهنی، و تجربیات فرد مربوط است. حجم انبوهی از تحقیقات در زبان های مختلف و با ابزارها و نمونه های متفاوت، اصلی بودن این پنج عامل را تایید کرده اند و نشان داده اند که هر پنج عامل مذکور از اعتبار همگرا و تفکیکی بین ابزار و بین ناظر خوبی برخوردارند و در طی تحول فرد نیز نسبتاً پایدار می مانند. هر کدام از عامل ها یک بعد هستند نه یک گونه یا نوع (مانند تیپ های شخصیت) بدین معنا که تفاوت افراد در هر بعد و مولفه، تفاوتی کمی و درجاتی است. در این مدل هر عامل از شش مولفه تشکیل شده است که به صفات مختلف تحت پوشش آن عامل اشاره دارند (جان و پروین، ۲۰۰۳). مروری بر تاریخچه مدل پنج عاملی پرداختن به زبان طبیعی برای توصیف شخصیت با کارهای کلاگس (۱۹۲۶) و باومگارتن (۱۹۳۳) آغاز گردید. پس از آنها، در سال ۱۹۳۶، آلپورت و ادبرت در یک مطالعه ی جریان ساز به بررسی صفات مربوط به شخصیت در دیکشنری

۱۱۱ Bouchard & Loehlin

۱۱۲ The Five-Factor Model

های جامع انگلیسی پرداختند. فهرست اصطلاحات و صفاتی که آنها تهیه کردند تقریباً ۱۸۰۰۰ واژه را در بر می گرفت. آنها کوشیدند این واژه ها را دسته بندی کنند، کاری که به گفته ی خودشان یک عمر وقت می برد و به واقع هم برای ۶۰ سال روانشناسان شخصیت را سرگرم ساخت (جان، پروین، ۲۰۰۳). کار آلپورت و ادبرت چهارچوب اولیه ای برای واژه شناسی شخصیت فراهم آورد و پس از آن کتل با استفاده از این فهرست، مدلی چند بعدی از ساختار شخصیت ارائه داد. کتل در فهرست مذکور تنها صفات شخصیتی را مورد توجه قرار داد که بالغ بر ۴۵۰۰ صفت بودند و آنها را به ۳۵ متغیر شخصیتی تقلیل داد. در واقع او ۹۹ درصد صفاتی را که آلپورت گردآوری کرده بود، کنار نهاد و علت این کار محدودیت روش های آماری برای تحلیل عاملی در زمان او بود. کتل با انجام چندین تحلیل عاملی روی این مجموعه ی اندک، به ۱۲ عامل شخصیت دست یافت که بعدتر بخشی از پرسشنامه ی ۱۶ عاملی او را تشکیل دادند (کتل، ایبروتاتسوکو، ۱۹۷۰). کتل مدعی بود که این ۱۶ عامل از انسجام و پایداری بین ابزاری بالایی برخوردارند اما تحلیل های مجدد همان ماتریس همبستگی کتل توسط روانشناسان دیگر، تعداد و ماهیت عامل های پیشنهادی او را تایید نکرده اند (به نقل از پروین و جان، ۲۰۰۳). پس از کار کتل محققان بسیاری به ادامه ی کار او علاقه نشان دادند. در این میان فیسکه (۱۹۴۹) با بررسی ۲۲ متغیر از ۳۵ متغیر اولیه ی کتل در پرسشنامه های خود سنج و دگر سنج و سایر ابزارها، به ساختاری عاملی دست یافت که بسیار شبیه پنج عامل بزرگ کنونی است. برای وضوح بخشیدن به عامل های فیسکه، کریستال و توپس (۱۹۶۱) ماتریس های همبستگی او را در هشت نمونه ی بسیار مختلف مورد تحلیل مجدد قرار دادند و در تمام آنها بطور نسبتاً پایدار و تکرار پذیری به همان پنج عامل دست یافتند. ۱- برونگرایی یا شادخویی ۲- توافق (همسازی) ۳- ثبات هیجانی در برابر نورزگرایی ۴- گشودگی ۵- مسئولیت پذیری (قابلیت اطمینان). اینها عواملی هستند که تحت عنوان "پنج بزرگ" شناخته شده اند (گلدبرگ، ۱۹۸۱) متاسفانه مطالعات توپس و کریستال ناشناخته ماند، و این زمانی بود که انتشارات کتل و آیزنک بر ادبیات ساخت شخصیت، مدل های اتخاذ شده از روش تحلیل عوامل غلبه داشتند. اما نورمن (۱۹۶۳) و ساخت پنج عاملی را دوباره به عنوان پیشنهادی برای ابعاد تحت عنوان "قدمی به سوی طبقه بندی مناسب صفات ویژه شخصیت" منتشر نمود (به نقل از دیگمن، ۱۹۹۰). این عامل ها در کارهای روانشناسان بعدی نیز تکرار شدند و سرانجام به پنج عامل بزرگ شهرت یافتند. واژه ی بزرگ در اینجا به وسعت و گستردگی عامل ها اشاره دارد و بدین معناست که در این مدل، تفاوت های شخصیتی به پنج صفت تقلیل نیافته اند بلکه هر عامل جنبه ای وسیع از شخصیت است و صفات بسیاری را تحت پوشش قرار می دهد. پس از یک دوره رکود در دهه ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه ی ۸۰، از میانه ی این دهه تحقیق در باب عامل ها و ساختار شخصیت، رشدی قابل توجه یافت. در این بین گلدبرگ در سال ۱۹۹۰ طی چندین تحقیق و با استفاده از فهرست طولانی تری از صفات شخصیت (حدود ۱۷۱۰ صفت) مجدداً تاییدی برای پنج عامل بزرگ فراهم آورد گلدبرگ علاوه بر نتایج تحقیقات خود، کارهای دیگران را نیز مرور کرد و تحت تاثیر همسانی نتایج قرار گرفت. او این طور نتیجه گیری کرد که می توان گفت که تا حدودی این پنج بعد عمده دربرگیرنده هر الگویی در تنظیم تفاوت های فردی است و بدین ترتیب وجود ابعاد پنجگانه اصلی به تایید رسید (پروین و جان، ۱۹۹۹). درحالیکه محققان دارای رویکرد لغوی به گردآوری شواهد برای پنج عامل بزرگ می کوشیدند، محققانی که با مقیاس های پرسشنامه ای شخصیت کار می کردند نیاز شدیدی برای چهارچوبی سازمان دهنده برای این شواهد احساس کردند. تحلیل عاملی مواد این پرسشنامه ها دو بعد وسیع برون گرایی و نوروز گرایی را آشکار ساخته بود. در اوایل دهه ۱۹۸۰، کاستا و مک کرا سرگرم تهیه ی پرسشنامه شخصیتی به نام NEO بودند تا سه بعد نوروز گرایی، برون گرایی، و گشودگی را بسنجند. آنها کار خود را با تحلیل خوشه ای پرسشنامه ی کتل شروع کرده بودند (کتل، ایبر و تاتسوکو، ۱۹۷۰). تحلیل آنها ابتدائاً دو عامل برون گرایی و

نوروز گرایی را آشکار ساخته بود اما کم کم اهمیت عامل گشودگی نیز که در برخی از عوامل اولیه ی کتل مورد اشاره قرار گرفته بود برای آنها پررنگ گردید. در سال ۱۹۸۳ کاستا و مک کری دریافتند که نظام NEO تطابق بسیاری با سه عامل مدل پنج عاملی دارد، اما صفات متعلق به حیطه های توافق و وظیفه شناسی را در بر نمی گیرد. در نتیجه آنها به توسعه مدل خود بر مبنای تحلیل پرسشنامه های مربوط به سنجش دو عامل اخیر پرداختند و نسخه تجدید نظر شده ای از پرسشنامه ی خود با عنوان NEO PI-R ارائه کردند. بنا بر آنچه گفته شد، دو رویکرد عمده در کشف شکل کنونی پنج عامل بزرگ شخصیت یکی رویکرد گلدبرگ بوده است که با تحلیل عاملی صفات مربوط به شخصیت در فرهنگ لغات زبان های طبیعی به این کار پرداخته است (گلدبرگ، ۱۹۸۱) و دیگری رویکرد کاستا و مک کرا می باشد که به تحلیل عاملی انواعی از پرسشنامه های شخصیت پرداخته اند. این دو مدل از لحاظ تجربی و شواهدی که دارند بسیار به هم نزدیک اند اما از حیث مفهومی و نظری متفاوت می باشند. از جنبه ی مبنای نظری، مدل گلدبرگ بر فرضیه لغوی مبتنی است. بر اساس این فرضیه، اساسی ترین و اجتماعی ترین تفاوت های فردی، در طول تاریخ در قالب اصطلاحات و صفات شخصیتی در زبان های طبیعی کدگذاری شده اند. در مقابل مدل کاستا و مک کرا بر پایه هایی نظری تکیه دارد که بنا بر آنها، صفات شخصیت در مدلی جامع از علل و زمینه های ژنتیک و محیطی جای می گیرد. در نتیجه این تفاوت های نظری، عامل ها و مولفه ها در مدل گلدبرگ خاصیت فنوتیپی دارند و فاقد نقش علی و تبیینی هستند، بر خلاف مدل کاستا و مک کرا که برای آن ها خاستگاهی زیستی- اجتماعی قائل است و آنها را تبیین کننده رفتار می داند (جان - پروین، ۲۰۰۳).

منابع فارسی

- ابراهیم مسعودنیا (۱۳۸۸). بررسی رابطه بین عزت نفس و اضطراب اجتماعی در دانشجویان دوره کارشناسی. دوماهنامه علمی - پژوهشی دانشگاه شاهد سال شانزدهم - شماره ۳۷.
- آرمانی کیا، علیرضا (۱۳۹۴). اضطراب اجتماعی در زنان. مجله دکتر سلام. <http://www.hidoctor.ir/۸۷۰۹۷.html> اضطراب-اجتماعی-در-زنان.
- استوار، صغری و ندا رضایی، ۱۳۹۴، بررسی رابطه ابعاد شخصیت درونگرایی و برونگرایی و ابراز وجود با اضطراب اجتماعی در دانشجویان، اولین همایش علمی پژوهشی روانشناسی، علوم تربیتی و آسیب شناسی جامعه، بصورت الکترونیکی، شرکت طلای سبز، انجمن پایش، https://www.civilica.com/Paper-ASIBCONF۰۱-ASIBCONF۰۱_۲۴۴.html
- اکبرزاده داود، اکبرزاده حسن، احمدی عزت اله (۱۳۹۴). همبستگی ابراز وجود، بهزیستی روانشناختی و پرخاشگری با اضطراب اجتماعی. مجله دانشگاه علوم پزشکی قم؛ ۹ (۱): ۲۲-۲۹.
- امیری نیا، صمد. (۱۳۷۵). بررسی و مقایسه نیازها و صفات شخصیتی بیماران مضطرب و افراد عادی. دانشگاه فردوسی مشهد پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی.
- بهاروند، وحید، ۱۳۹۴، بررسی ارتباط هیجان طلبی و سلامت عمومی با مصرف سیگار، همایش بین المللی روانشناسی و فرهنگ زندگی، استانبول، موسسه سفیران فرهنگی مبین، http://www.civilica.com/Paper-ICPCL۰۱-ICPCL۰۱_۰۴۶.html

بهنام هاشمیان، بی بی ملیحه و سارا معراجی، ۱۳۹۳، بررسی رابطه خودپنداره بدنی و وابستگی به سیگار با اضطراب مرگ بین دانشجویان، اولین کنفرانس ملی توسعه پایدار در علوم تربیتی و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگی، تهران، موسسه آموزش عالی مهر اروند، مرکز راهکارهای دستیابی به توسعه پایدار، https://www.civilica.com/Paper-EPSCONF01-EPSCONF01_451.html

پیر دهقان آذر، آقا کوچک آرزو، وکیلی محمود، پور رضایی مهدی (۱۳۹۵). تعیین عوامل پیشگویی کننده مصرف قلیان در دانش آموزان دوره پیش دانشگاهی شهرستان یزد در سال ۱۳۹۴. مجله علمی پژوهان، ۱۵ (۱): ۲۸-۳۶.

حبیب امامی، سونیا حبیبیان، پیام صالحی، فریدون عزیزی. الگوی مصرف سیگار در یک منطقه شهری تهران، سال ۱۳۸۰؛ مطالعه قند و لیپید تهران. پژوهش در پزشکی. ۱۳۸۲؛ ۲۷ (۱): ۴۷-۵۲.

حیدری غلامرضا، شریفی هومن، حسینی مصطفی، مسجدی محمد رضا (۱۳۸۳). بررسی وضعیت مصرف سیگار و عوامل همراه آن در دانش آموزان دبیرستانی شهر تهران در سال ۱۳۸۲. پژوهنده، دوره ۹، شماره ۵ (پی در پی ۴۱)؛ از صفحه ۲۵۳ تا صفحه ۲۵۶.

رضوی، عبدالحمید، کاظمی، سلطانعلی، محمدی، محمد. (۱۳۹۰). بررسی رابطه صفات شخصیتی و سبک های مقابله ای با اضطراب اجتماعی دانشجویان نابینا و عادی دانشگاه های استان فارس. روانشناسی افراد استثنایی، ۱۱ (۴)، ۱۰۹-۱۳۴.

زارع پور فاطمه، کمالی محمود، علاءبند مریم، قیصری مهدی، سرلک شهناز. بررسی میزان افسردگی و رابطه آن با ورزش در زنان بالای ۲۰ سال. مجله علمی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی شهید صدوقی یزد. ۱۳۹۱؛ ۲۰ (۱): ۶۴-۷۲.

سادات موسوی، اشرف؛ متین خواه، فاطمه؛ مسجدی، محمد رضا (۱۳۹۲). نقش پیشبین ابعاد شخصیتی، رگه اضطراب و افسردگی در سیگار کشیدن. مجله علوم رفتاری، دوره ۷، شماره ۳، ص ۲۶۳-۲۵۵.

سمراد محرابی، علیرضا دلاوری، قباد مرادی، ابراهیم قادری (۱۳۸۷). شیوع آسم برونشیتال در جامعه ۶۴-۱۵ سال استان کردستان در سال ۱۳۸۶. مجله تخصصی اپیدمیولوژی ایران؛ ۱۳۸۷، دوره ۴، شماره ۳ و ۴: صفحات ۹۸-۹۳.

صالحی، بهمن؛ ابراهیمی، سمیه مرادی، شیرین (۲۰۱۳) بررسی ارتباط بین مولفه های شخصیتی و راهبردهای مقابله ای با مصرف سیگار در دانشجویان مهندسی. مجله اصول بهداشت روانی، ۱۵ (۵۸).

عباسی اصل، رویا؛ نادری، حبیب الله و اکبری، عباس (۱۳۹۵). پیش بینی میزان اضطراب اجتماعی دانشجویان دختر بر اساس ویژگیهای شخصیتی. مجله ی اصول بهداشت روانی. دوره ۱۸، شماره ۶، صفحه ۳۴۳-۳۴۹.

قهوه چی فهیمه، محمدخانی شهرام (۱۳۹۱). رابطه ی باورهای فراشناختی، راهبردهای خودتنظیمی و هیجانات منفی در مصرف سیگار دانشجویان. مجله علمی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی زنجان. ۲۰ (۸۱): ۹۳-۱۰۲.

لقمانی لاله، عباس زاده عباس (۱۳۸۴). ارتباط بین افسردگی و وابستگی به نیکوتین در افراد مراجعه کننده به درمانگاه آیت اله کاشانی کرمان (۱۳۸۰). مجله دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه بهبود: دوره ۹، شماره ۱ (پیاپی ۲۴)؛ از صفحه ۱۸ تا صفحه ۲۵.

محمد کاظم، نوربالا احمدعلی، مجدزاده سیدرضا، کریملو مسعود. روند تغییرات شیوع استعمال دخانیات در ایران (۱۳۷۸-۱۳۷۰) "بر اساس دو طرح ملی سلامت و بیماری". مجله تحقیقات نظام سلامت حکیم.

محمدخانی، شهرام؛ جمالویی، حسن رضایی (۱۳۹۵). رابطه ی مصرف سیگار و قلیان با عوامل فردی، خانوادگی و اجتماعی نوجوانان. مجله دانشگاه علوم پزشکی سبزوار، دوره ۲۳، شماره ۲، صفحه ۲۶۲-۲۸۰.

مرادی، راضیه، ۱۳۹۴، ارتباط اضطراب اجتماعی با احساس ذهنی بهزیستی در دانشجویان، کنفرانس جهانی افق های نوین

در علوم انسانی، آینده پژوهی و توانمند سازی، شیراز، گروه پژوهش شرکت ایده بازار صنعت سبز،
https://www.civilica.com/Paper-SCIENTIFIC۰۱-SCIENTIFIC۰۱_۰۸۶.html

منابع انگلیسی

Amelang M, Hasselbach P, Stumer T. (۲۰۰۴). [Personality cardiovascular disease, and cancer: first results from the Heidelberg cohort study of the elderly]. Zeitschrift für Gesundheitspsychol; ۶(۱۲): ۱۰۲-۱۵. (German)

American Psychiatric Association. (۱۹۹۴). Diagnostic and statistical manual of mental disorders (۴th ed.). Washington, DC: Author.

Babaie Asl F. (۲۰۰۸). Evaluation of knowledge of high school students about drugs in Kerman. Scientifi Journal of Hamadan Nursing and Midwifery Faculty; ۱۶(۱): ۱۸-۲۴.

Bakker AB, Van der Zee KI, Ledwig KA, Dollard M. (۲۰۰۶). The relationship between the Big-Five personality factors and burnout: A study among volunteer counselors. J Soc Psychol; ۱۴۶(۶): ۳۱-۵۰.

Barlow, D.H. (۱۹۸۸). Anxiety and its disorders: the nature and treatment of anxiety and panic. New York: Guilford Press. ۱۷.

Button EJ, Loan P, Davies J, Sonuga-Barke EJ. Self-esteem, eating problems, and psychological well-being in a cohort of schoolgirls aged ۱۵-۱۶: A questionnaire and interview study. Int J Eat Disord ۱۹۹۷; ۲۱(۱): ۳۹-۴۷

Diener E, Lucas RE, Scollon CN. (۲۰۰۶). Beyond the hedonic treadmill: revising the adaptation theory of well-being. American Psychologist. ۶۱(۴): ۳۰۵.

Diener E, Scollon CN, Lucas RE. (۲۰۰۳). The evolving concept of subjective well-being: The multifaceted nature of happiness. Advances in cell aging and gerontology. ۱۵: ۱۸۷-۲۱۹.

Diener E, Seligman ME. (۲۰۰۴). Beyond money toward an economy of well-being. Psychological science in the public interest. ۵(۱): ۱-۳۱.

Diener ED, Suh EM, Lucas RE, Smith HL. (۲۰۰۳). Subjective well-being. Three decades of well-being. Psychol Bull; ۱۲۵(۲): ۲۷۶-۳۰۲.

Eng W, Coles ME, Heimberg RG, Safren SA. (۲۰۰۵) Domains of life satisfaction in social anxiety disorder: Relation to symptoms and response to cognitive-behavioral therapy. J Anxiety Disord; ۱۹(۲): ۱۴۳-۵۶.

Fathi-Ashtiani A. (۲۰۰۹). [Psychological tests: personality and mental health]. ۱st ed. Tehran: Besat: ۴۶.

Hassounah S, Rawaf D, Khoja T, Rawaf S, Hussein MS, Qidwai W, et al. (۲۰۱۴). Tobacco

control efforts in the Gulf Cooperation Council countries: achievements and challenges. East Mediterr Health J. Aug ۱۹; ۲۰(۸): ۵۰۸-۱۳.

Hayes N, Joseph S. (۲۰۰۳). Big five correlate of three Measures of subjective well-being. Personality Individual Differences; ۳۴:۷۲۳-۷.

Heatherton TF, Kozlowski LT, Frecker RC, Fagerstrom KO. (۱۹۹۱). The Fagerstrom test for nicotine dependence: a revision of the Fagerstrom Tolerance Questionnaire. Br J Addict Sep; ۸۶:۱۱۱۹-۱۱۲.

Jahanpour F, Vahedparast H, Ravanipour M, Azodi P. (۲۰۱۵). The Trend of Hookah Use among Adolescents and Youth: A Qualitative Study. J Qual Res Health Sci; ۳(۴):۳۴۰-۸.

Kashdan, T. and James D.H Herbert. (۲۰۰۳). Social anxiety disorder in childhood and adolescence: Current status and future direction. Clinical Child and Family Psychology Review, ۴, ۳۷.

Katherine M, Patrice A. (۲۰۰۰). Psychiatric mental health nursing, New York: Mosby, Inc; ۷۳-۵.

Khosravi M, Bigdely I. (۲۰۰۸). [The relationship between personality factors and test anxiety among university students]. Journal of behavioral sciences; ۲(۱): ۱۳-۲۴.

Kuper H, Adami HO, Boffetta P. (۲۰۰۲). Tobacco use, cancer causation and public health impact. J Intern Med; ۲۵۱(۶):۴۵۵-۶۶.

Latifi S, Karami A, Baba Moradi A. (۲۰۱۴). [Predicting teachers' computer anxiety based on their personality traits and emotional intelligence components]. Information and communication technology in educational sciences; ۱۴(۲): ۱۳۱-۴۸.

Maziak W, Ward KD, Afifi Soweid RA, Eissenberg T. (۲۰۰۴). Tobacco smoking using a waterpipe: A reemerging strain in a global epidemic. Tob Control; ۱۳(۴):۳۲۷-۳۳.

McCrae RR, Costa PT. (۲۰۰۴). A contemplated revision of NEO Five-Factor Inventory. Pers Individ Dif; ۳(۶): ۵۸۷-۹۶.

McNally RJ. (۲۰۰۲). Anxiety sensitivity and panic disorder. Biological Psychiatry; ۵۲:۹۳۸-۴۶.

Meysamie A, Ghaletaki R, Haghazali M, Asgari F, Rashidi A, Khalilzadeh O, (۲۰۱۰). Pattern of tobacco use among the Iranian adult population: results of the national Survey of Risk Factors of NonCommunicable Diseases. Tob Control. Apr; ۱۹(۲): ۱۲۵-۸.

Moller-Leimkuhler AM, Madger F. (۲۰۰۸). Personality factors and mental health outcome in caregivers of first hospitalized schizophrenic and depressed patients: ۲ year follow up results. Eur Arch Psychiatry Clin Neurosci; ۲۵۸: ۴۰۶-۱۳.

Murray CJ, Lopez AD. (۱۹۹۷) Alternative projections of mortality and disability by cause

۱۹۹۰-۲۰۲۰. Global Burden of Disease Study. Health & Medical Complete. Lancet;۳۴۹(۹۰۶۴):۱۴۹۸-۵۰.

Quirk, S. E. (۲۰۱۵). Personality Disorder and Population Mental Health. The Lancet Psychiatry, ۲(۳): ۲۰۱-۲۱۲.

Rastam S, Ward KD, Eissenberg T, Maziak W. (۲۰۰۴). Estimating the beginning of the waterpipe epidemic in Syria. BMC Public Health;۴(۳۲).

Reiss S, McNally RJ. (۱۹۸۵). Expectancy model of fear. In: Reiss S, Bootzin RR, editors. Theoretical issues in behavior therapy. San Diego: Academic Pre